مجلهٔ

ایران شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال دوازدهم، شمارهٔ ٤ | زمستان ١٣٧٩ (٢٠٠١ م.)

جلال متینی

دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری، و انگلیسی ها

آخرین بخش (٤)

نخست وزیری دکتر مصدق

ب– در دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی*

١– برگزاری انتخابات دورهٔ هفدهم

پیش از این گفته شد که دکتر مصدق پس از بازگشت از امریکا، در گزارشی به مجلس گفت که:

دولت او تصمیم دارد« بلافاصله انتخابات را شروع کند و... از کوچکترین اِعمال نفوذ و تجاوز قوای دولتی در استفاده از حقوقی که مردم برای انتخاب وکلای خود دارند، جلوگیری نماید...» و« حال

* در شمارهٔ پیش ایران شناسی، نخست وزیری دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مورد بررسی قرار گرفت و اینک نخست وزیری وی در دورهٔ هفدهم به اختصار تمام از نظر خوانندگان می گذرد.

آن که در گذشته گفته بود که تا آن گاه که مسألهٔ نفت حل نشود با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت...» (موحد، ۱/ ۳۸۷). * ولی اوج گرفتن مخالفتها مصدق را به این فکر انداخت تا «مخالفان دولت در مجلس گستاخ تر نشده اند انتخابات را عملی کند و... مجلسی یک دست تر وقویتر از هواخواهان خود تشکیل دهد...» (موحد، ۱/ ۳۸۹).

او می خواست با همان قانون قدیمیِ انتخابات مجلس دلخواه خود را تشکیل دهد که البته موفق نشد.

انتخابات تهران بر طبق پسند وی انجام شد. ولی مشکل اساسی انتخابات شهرستانها بود. به منظور جلوگیری از اعمال نفوذ در انتخابات، فرمانداران و بخشداران جدید برای هر محل به قید قرعه انتخاب شدند... «برای هر حوزهٔ انتخابی یک بازرس ناظر از قضات

توضیح: مأخذ مطالبی که از کتابهای مختلف - در این مقاله و بخشهای پیشین آن - نقل گردیده است، پس از پایان هر مطلبِ منقول، در داخل پرانتز با ذکر نام مؤلف، و شمارهٔ صفحهٔ کتاب ذکر شده است - و در مواردی نام کتاب با شمارهٔ صفحه آن - و البته در پایان هر یک از مقالات، مشخصات کتابشناسی مآخذ مورد استفادهٔ نویسندهٔ این سطور نیز آمده است.

بحث دربارهٔ دوران نخست وزیری دکتر مصدق در دوره های شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی، بیش از هر کتاب دیگر، در کتابِ تازه چاپ خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، نوشتهٔ محمدعلی موحد(۲ جلد، در ۱۰۱۸ صفحه، نشر کارنامه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۸) آمده است. مؤلف این کتاب علاوه بر منابع مختلف فارسی از اسناد خارجی به صورت وسیع نیز استفاده کرده و درهر مورد مشخصات دقیق هر یک از مآخذ فارسی و خارجی خود را آورده است.

بدین جهت هرجا در داخل پرانتز، به عنوان «مأخذ» نام «موحد» در داخل پرانتز یاد شده، مقصود آن نیست که مطلب منقول، عقیده و رأی شخصِ موحد است، مگر این که تصریح شده باشد که مطلب منقول نظر اوست. ذکر شمارهٔ جلد وشمارهٔ صفحه، پس از نام «موحد» حاکی از آن است که آن مطلب در کتاب موحد در کدامین جلد و کدام صفحه آمده است، که البته وی هر یک از آنها را از منبعی اخذ نموده و در هر مورد نیز مأخذ خود را در «یادداشتها» ی پایان کتاب ذکر کرده است.

برای نویسندهٔ این سطور - با توجه به محدودیت صفحات - به هیچ وجه امکان آن که در هر مورد مشخصات تمام مآخذ مورد استفادهٔ مؤلف کتاب خواب آشفتهٔ نفت... را نیز در داخل پرانتز بیاورد وجود نداشته است، زیرا به خصوص مشخصات بیشتر منابع خارجی بیش از یک سطر است. بدین جهت علاقه مندان، می توانند با در دست داشتن شمارهٔ جلد و شمارهٔ صفحهٔ کتاب موحد - به عنوان کلید - خود به تک تک مآخذ مورد استفادهٔ کتاب خواب آشفتهٔ نفت... مراجعه نمایند.

دیگر آن که در مطالب منقول، گاهی تاریخ شمسی آمده است، گاهی تاریخ میلادی، و گاهی هر دو تاریخ. نویسندهٔ این سطور در مقاله های خود به تطبیق تاریخهای میلادی به تاریخ شمسی نپرداخته است.

به علاوه در این مقاله، گاهی چند مطلب که دز پی یکدیگر آمده، منقول از یک صفحه یا چند صفحهِ پیاپی آن کتاب است. به جای آن که شمارهٔ جلد و شمارهٔ صفحهٔ هر مورد را در پایان هر یک از مطالب منقول تکرار کند، آن را فقط یک بار در پایان آخرین قسمت منقول آورده است. آنچه دربارهٔ این کتاب گفته شد، دربارهٔ دیگر منابع مورد استفادهٔ نویسندهٔ این سطور در این شماره و شماره های پیش نیز مصداق دارد.

دادگستری نیز فرستاده می شد». با وجود این کفیل وزارت دارایی طی بخشنامهٔ محرمانه «به رؤسای دارایی نوشت: بنا به امر جناب آقای نخست وزیر و توصیهٔ حضرت آیت الله کاشانی... با استفاده از بودجهٔ اضافات و ترفیعات» به کارمندان توصیه شود که «آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند» (صفایی، ۲۱۶).

علی رغم نظر مصدق، این تنها دربار و ارتش نبودند که به دستور وی عمل نکردند. ملاکین بزرگ و روحانیون که از نفوذ حزب توده بیمناک بودند نیز همه به میدان آمدند. از سوی دیگر به نوشتهٔ حسین مکی برخی از زعمای جبههٔ ملی مانند دکتر حسین فاطمی، دکتر بقایی، و آیت الله کاشانی به نفع کاندیداهای مورد نظر خود در انتخابات دخالت می کردند. دکتر مصدق دربارهٔ هیچ نامزدی نظر مثبت نمی داد. اما به روایت مکی دربارهٔ بعضی از حوزه های انتخابیه... نظر منفی داشت و بدین جهت انتخابات را در آن شهرها متوقف می ساخت یا انتخابات را به جریان نمی انداخت. به علاوه در برخی از شهرها کار طرفداران کاندیداها به خشونت گرایید و به قتل و جرح افراد انجامید. در این شرایط دکتر مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ با صدور تصویبنامه ای انتخابات را در سراسر ایران متوقف ساخت و ادامهٔ انتخابات را به بازگشت خود از دیوان داوری لاهه موکول کرد که البته این کار هرگز انجام نشد (موحد، ۱/۳۹۶–۴۰۱). در ضمن، دخالت منفی دولت را در انتخابات بسیاری از شهرستانها نباید نادیده گرفت. زیرا وقتی مصدق دریافت که اکثریت هشتاد نمایندهٔ منتخب، از مخالفان او هستند، برای جلوگیری از افزایش مخالفان، از انجام انتخابات برای ۵۶ کرسی دیگر (از ۱۳٦ کرسی) جلوگیری به عمل آورد.

موضوع قابل توجه آن است که در انتخابات تهران از کاندیداهای حزب توده حتی یک تن هم انتخاب نشد، در حالی که آنها در تظاهرات ۲۳ تیر و ۱٤ آذر ۱۳۳۰ نشان داده بودند که تعدادشان چشمگیر است، در شمارش نهایی آراء، نامزدهای توده ایها در تهران در ردهٔ سیزدهم به بعد قرار گرفتند.

گزارش مورخ ۲۸ مه ۱۹۵۲ هندرسن به واشنگتن از گفتگویی که با علا داشته است حکایت دارد. علا از ملاقات دو روز پیش مصدق با شاه که بیش از دو ساعت طول کشیده بود سخن گفت. مصدق با لحنی تند از دخالتهای دربار و ارتش در انتخابات شکایت کرده، ملکهٔ مادر و دیگر اعضای خانوادهٔ سلطنتی را دست اندر کار توطئه بر ضد دولت دانسته و از شاه خواسته بود که دربار و ارتش را از مداخله در سیاست باز دارد. مصدق گفته بود که همین مداخلات سبب شد که او انتخابات را ناتمام گذاشت. بنا به روایت علا، شاه به شدت این اتهامات را مردود خوانده و گفته بود که اگر ایرادی هست متوجه هواداران مصدق... است که برای پیشبرد کار و جلوگیری از پیروزی

دیگران دست به اخافه و ارعاب می زنند. شاه حتی گفته بود که خود مصدق نیز با حملات نامنصفانه بر ضد سیاستمدارانی مانند سردار فاخر حکمت... در این گناه سهیم است. بنا به نقل علا، مصدق پس از شنیدن سخنان شاه لحن آشتی جویانه ای بر خود گرفت و گفت مقصود او این نبود که شخص شاه مداخله کرده یا در توطئه بر ضد دولت دست داشته است. اما شاه از حمله بازنایستاد و گفت من همواره از شما پشتیبانی کرده ام، اگرچه اطمینان نداشته ام که کشور را در راه درست می برید و هنوز شما روشن نکرده اید که با این سیاست که دنبال می کنید چگونه می خواهید کشور را از وضع مالی اسف انگیزی که دارد نجات دهید (موحد، ۱/ ۴۰۹-۴۱۰).

درگیری دکتر مصدق با شاه در دورهٔ هفدهم چنان که خواهیم دید همچنان ادامه پیدا می کند.

ناگفته نماند که وضع انتخابات دورهٔ هفدهم با دوره های چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم تفاوتی نداشته است. پیش از این دیدیم که دکتر مصدق اکثریت نمایندگان آن سه دوره را نمایندگان حقیقی مردم نمی دانست، ولی با وجود این، در دورهٔ چهاردهم با آن که وی معتقد بود «وکلای آن دوره غیر از چند نفری همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند...» (خاطرات، ۱۷۸)، اکثریت آن مجلس به نخست وزیری وی رأی تمایل داد، ولی چون مصدق پذیرفتن نخست وزیری را موکول به شرطی کرد که نمایندگان آن شرط را خلاف قانون اساسی می دانستند، موضوع منتفی گردید. در دورهٔ شانزدهم نیز که اکثریت به نخست وزیری مصدق رای تمایل دادند، وضع با دورهٔ چهاردهم متفاوت نبود. آیا مصدق می پنداشت فقط با چند ماه نخست وزیری او - بی آن که در قانون انتخابات حتی اصلاحاتی در روی کاغذ به عمل آمده باشد، و نیز بی آن که در ساختار جامعهٔ ایران تغییرات بنیادی روی داده باشد، با اکثریت رأی دهندگانِ بیسواد در روستاها و شهرهای درجهٔ دوم و سوم - نتیجهٔ انتخابات دورهٔ هفدهم متفاوت با ادوار پیش خواهد بود!

به هر صورت انتخابات نیمه کارهٔ دورهٔ هفدهم انجام شد و دکترِ مصدق در پیام نوروزی شب اول فروردین ۱۳۳۱ دربارهٔ آن گفت: «... با این حال **اطمینان کامل دارم هشتاد درصد نمایندگانی که به مجلس می روند، نمایندهٔ حقیقی ملت خواهند بود**»* (صفایی، ۲۱۷). اما وی بعد نظر خود را تغییر داد و نوشت: .

.. معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگانی هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند... به همین لحاظ... دولت تصمیم گرفت

* همهٔ تأکیدها در این مقاله از نویسندهٔ این سطور است.

انتخابات حوزه هایی که شروع نشده بود به بعد محول گردد و بدین طریق نقشهٔ عمال خارجی برای به دست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید (خاطرات، ۲۵۸).

او در جای دیگر در خاطراتش نوشته است:

انکار نمی کنم که در مجلس شورای ملی گفتم هشتاد درصد از وکلای دورهٔ هفدهم را مردم انتخاب کرده اند، ولی تضمین نکردم که آنان تغییر عقیده ندهند... **نمایندگان تهران در آن مجلس نمایندهٔ حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها به جهاتی که همه می دانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند...** (خاطرات، ۳۷۲-۳۷۳).

همین که شمار نمایندگان دورهٔ هفدهم از نصف گذشت، روز ۲۳ فروردین به دعوت دکتر مصدق بیشتر آنان به خانهٔ وی رفتند و او خطابه ای را که از پیش آماده کرده بود برای آنان خواند و از ثروتمندان، امریکا، انگلیس، نمایندگان و روزنامه نگارانی که به نفع خارج کار می کنند... شکایت کرد... (موحد، ۱/ ۴۰۳).

دربارهٔ انتخابات دورهٔ هفدهم و نتایج آن موحد می نویسد:

انتخابات دورهٔ هفدهم نامبارک انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف فاش ساخت و هم بسیاری از سران جبههٔ ملی را روی در روی هم قرار داد... (موحد، ۱/ ۳۹۹).

شکست دکتر مصدق در انتخابات دورهٔ هفدهم ابربلایی بود که از آن روز که سایهٔ سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات مایهٔ خفت و سرشکستگی مصدق گردید... (موحد، ۲/ ۸۸۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲ ــ دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی

در این دوره که عمرش کمی بیش از پانزده ماه به طول انجامید، دو تن سه بار به نخست وزیری برگزیده شدند: دکتر محمد مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۱– ۲۵ تیر ۱۳۳۱)، احمد قوام (۲۷–۳۰ تیر ۱۳۳۱)، و دکتر محمد مصدق (۲ مرداد ۱۳۳۱– ۲۵ مرداد ۱۳۳۲).

اهم وقایع این دوره از ۷ اردیبهشت تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱:

– دورهٔ هفدهم مجلس در ۷ اردیبهشت با حضور ۷۹ نماینده با نطق شاه افتتاح شد. دکتر مصدق به عذر بیماری در مراسم افتتاح شرکت نجست (صفایی، ۲۲۰–۲۲۱).

– دکتر مصدق پس از افتتاح مجلس، نامه ای خطاب به مجلس نوشت «و در آن علناً به ناکامیهای دولت در اجرای انتخابات صحیح اعتراف کرد» و در آن تصریح کرد «اشخاصی عنوان نمایندگی به خود بستند... که مردم ... از شنیدن نام آنها تنفر دارند...»، و از مجلس خواست که اعتبارنامهٔ این گونه نمایندگان را رد کند (موحد، ۱/

۴۰۳-۴۰۴) . این نامه که در تاریخ مشروطه بی سابقه بود، در مجلس مسکوت ماند (صفایی، ۲۲۰-۲۲۱) .

– سپس درگیری و گرو و گروکشی بر سر تصویب اعتبارنامه ها آغاز شد. مجلس از ۱۸ اردیبهشت تا ٦ مرداد درگیر رسیدگی به اعتبارنامه ها بود. نمایندگان جبههٔ ملی برای آن که اعتبارنامه هایشان از طرف مخالفان رد نشود، به نمایندگانی که به قول مصدق مردم از شنیدن نام آنها هم تنفر داشتند رای موافق دادند. حسن امامی امام جمعهٔ تهران نیز به ریاست مجلس برگزیده شد که مصدق او را نمایندهٔ دربار و ارتش می دانست.

– دکتر مصدق در ۷ خرداد در رأس هیأتی به لاهه رفت. بین همراهان مصدق اختلاف نظر به وجود آمد. مکی به علت آن که متین دفتری عضو هیأت اعزامی بود همراه مصدق نرفت. دکتر متین دفتری و سه تن سناتور دیگر نیز از شرکت در این سفر خودداری کردند، چون مصدق اصرار داشت این چهار تن مأموریت دولتی ندارند و تنها به عنوان مشاور نخست وزیر در هیأت شرکت دارند. دکتر شایگان به دلیلی دیگر همراه مصدق نرفت ولی بعد به وی پیوست. مصدق از همراهانش راضی نبود و از کم کاری آنان شکایت می کرد. به روایت حسیبی، مصدق «... صحبت از نداشتن آدم و استعفای خود و این که مردم از دولتی که زیاد سر کار بماند حمایت نمی کنند و خسته می شوند کرد ...». دکتر سنجابی به عنوان قاضی از سوی ایران در دیوان شرکت جست. جلسات رسیدگی دیوان با سخنان دکتر مصدق آغاز شد. و سپس طرفین دعوی برای اثبات نظریات خود به بحثهای حقوقی پیچیده ای پرداختند. مصدق و همراهان در دوم تیر به سوی ایران حرکت کردند (موحد، ۴۱۱/۱-۴۳۲) . دادگاه نیز در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با اکثریت «به سود ایران و به عدم صلاحیت دیوان... در رسیدگی به دادخواست انگلیس رأی داد». قاضی انگلیسی نیز به نفع ایران رأی داد (در کنار پدرم، ۱۱۰) . رأی دادگاه پیروزی بزرگی برای دکتر مصدق بود.

– در ایام اقامت مصدق در لاهه، دو نفتکش حامل نفت ایران بر اثر شکایت شرکت نفت انگلیس و ایران به حکم دادگاه عدن توقیف شد (صفایی، ۲۲۳)، و این خبر ناخوشایندی برای مصدق بود.

– در همین اوقات که مخالفان مصدق در ایران می کوشیدند جانشینی برای وی برگزینند و از سید ضیاء و قوام و اللهیار صالح نام می بردند، شاه ملاقاتی با حسین مکی نمایندهٔ اول تهران و دبیر جبههٔ ملی داشت. در این ملاقات شاه گفت:

> دکتر مصدق دیگر قادر نیست که به زمامداری ادامه دهد... و نمی تواند مسألهٔ نفت را حل کند چون انگلیسی ها تا او مصدر کار است حاضر به توافق نیستند و ما را در محاصرهٔ اقتصادی

گرفته اند... من نمی خواهم حکومت را از دست جبهۀ ملی خارج کنم... یکی از شما ها مانند اللهیار صالح یا خود شما بیایید مسألۀ نفت را حل کنید... گفتم دکتر مصدق را چگونه می توان کنار گذاشت... این غیر ممکن است... (موحد، ۱/۴۵۲–۴۵۳).

و بدین ترتیب مکی در حمایت از مصدق سنگ تمام گذاشت.

– حسیبی در یادداشت ۲۱ خرداد خود نوشته است مصدق در لاهه می گفت «با این مجلس نمی توان کار کرد».

– مصدق روز سه شنبۀ سوم تیر ۱۳۳۱ از لاهه بازگشت و به محض ورود، با اتومبیل علا به دیدن شاه رفت و در حدود چهل دقیقه با او به گفت و گو پرداخت... (موحد، ۱/ ۴۵۳).

– مکی می نویسد روز ۱۱ تیر که نزد مصدق رفتم او با عصبانیت به من گفت:

آقا این چه مجلسی ست؟ من هفتاد هشتاد نفر وکیل کت بسته تحویل شما دادم، چرا اقدام به جمع و جور کردن آنها نکردید که یک اکثریت محکمی به وجود آورید، همان طوری که در اواخر دورۀ شانزدهم عمل می کردید؟... با ملایمت اظهار داشتم اولاً نامۀ حضرت عالی به مجلس کار را خراب کرد. ثانیاً بهتر نبود خودتان در مراسم افتتاح شرکت می فرمودید و به نمایندگان روی خوش نشان می دادید (موحد، ۱/ ۴۰۳–۴۰۶).

۳ – انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری

– دورۀ هفدهم مجلس شورای ملی در ۱۲ تیر آماده به کار شد (کمی بیش از دو ماه پس از تاریخ افتتاح).

دکتر مصدق استعفای خود را بر طبق سنّت پارلمانی در ۱۵ تیرماه اعلام کرد و شاه از مجلسین خواست که نظر خود را دربارۀ نخست وزیر آینده به اطلاع وی برسانند. در مجلس شورای ملی ۶۵ تن به مصدق رای تمایل دادند. در مجلس سنا ۱۴ تن به وی رای دادند و ۱۹ نفر رای ممتنع.

– آیت الله کاشانی در ۱۹ تیر در اعلامیه ای سناتورها را مورد حمله قرار داد (موحد، ۱/ ۴۵۵–۴۵۶).

– حسیبی می نویسد:

در این مرحله بود که شاه مداخله کرد و به اشاره و توصیۀ او چند تن از سناتورها به دیدن دکتر مصدق رفتند و به او اطمینان دادند که در صورت تشکیل دولت از رای اعتماد سنا برخوردار خواهد بود (موحد، ۱/۴۶۱).

– روایت هندرسن از ملاقات دکتر مصدق با شاه – به نقل از علا – آن است که:

مصدق بعد از ظهر ۵ ژوییه به دیدن شاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد... دکتر مصدق از پشتیبانیهای معنوی شاه تشکر کرد و گفت شاه سهم بزرگی در موفقیتهای دولت داشته است و نام او در تاریخ خواهد ماند... (موحد، ۱/ ۴۵۶).

– روز ۲۲ تیر که سه روز از تجدید انتخاب مصدق به نخست وزیری می گذشت، وی از مجلس شورا تقاضای اختیارات ۶ ماهه کرد که در صفحات بعد، در زیر عنوان «اختیارات قانونگذاری» به آن اشاره خواهد شد.

– روز چهارشنبه ۲۵ تیر مصدق برای مشورت و تبادل نظر در مورد وزیران جدید به دیدن شاه رفت... مصدق تصمیم گرفته بود که وزارت جنگ را برای خود بگیرد تا دخالت دربار در آن کم شود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند... واکنش شاه در برابر پیشنهاد مصدق چنین بود: «پس بگویید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم». مصدق فوراً گفت که در این صورت او استعفا می دهد و از جای خود برخاست تا بیرون برود. «ولی اعلیحضرت پشت درب اتاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازهٔ مرخصی دادند، فرمودند تا ساعت هشت بعد از ظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیشامدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد به اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم» (موحد، ۱/ ۴۶۲).

– مصدق از نزد شاه به خانه اش بر می گردد و جز با مکی با کسی ملاقات نمی کند. ماجرای درگیری خود را با شاه به وی می گوید و می افزاید که «چون ساعت ۸ نزدیک است و خبری نرسیده مشغول نوشتن استعفانامه هستم و با شاه قرار گذاشته ام که استعفا کاملاً محرمانه باشد».

– مکی به مصدق تأکید می کند که مردم باید از علت استعفای شما مطلع باشند «در این موقع دکتر مصدق به یاد مهربانیهای بی حد و حصر و ملاطفتهای شاه در آخرین دقایق ملاقات افتاده می گوید: «با آن همه محبتی که به من کرد چطور چنین چیزی بنویسم؟»». ولی سرانجام استدلال مکی را می پذیرد و با افزودن عبارت پیشنهادی مکی، استعفانامه را به دربار می فرستد (موحد، ۱/ ۴۶۶–۴۶۷).

– صفایی استعفای مصدق را «استعفاگونه» و «اعتراض نامه» خوانده است که صراحتی بر استعفای قطعی نداشت (صفایی، ۲۲۶).

– ما از دیدار مصدق با شاه فقط روایت مصدق را در اختیار داریم و آنچه را که مکی از وی نقل کرده است. به همین جهت نمی دانیم مقصود شاه از عبارت «اگر برای من پیشامدی

بکند...» اشاره به چه موضوعی بوده است، و نیز اعلام مجدد وفاداری مصدق به شاه عطف به چه مسأله ای؟ دیگر آن که «مهربانیهای بی حد و حصر و ملاطفتهای شاه» به مصدق از چه مقوله ای بوده است.

– موضوع قابل توجه دیگر آن است که مصدق در خاطراتش نوشته است:

اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیهٔ کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد... زحمات هیأت نمایندگی ایران [در دیوان لاهه] به هدر می رفت (خاطرات، ۲۵۹).

آیا اگر مصدق مرتکب این اشتباه نمی شد، واقعهٔ سی ام تیر... روی می داد؟ ظاهراً این تنها موردی ست که مصدق به اشتباه خود اعتراف کرده است. زیرا از این به بعد بارها تهدید کرده است که استعفا خواهد داد ولی هرگز از مرز تهدید تجاوز نکرده است.

٤ـ نخست وزیری احمد قوام و حادثهٔ سی ام تیر ۱۳۳۱

– رشتهٔ حوادث را پس از استعفای دکتر مصدق دنبال می کنیم. مکی می نویسد:

شاه با حکومت مصدق موافق نبود. اما با حکومت قوام السلطنه دو چندان موافق نبود. به دلیل این که موقعی که دکتر مصدق در لاهه بود، شاه در این فکر بود که مصدق کنار برود و یکی از اعضای جبههٔ ملی بعد از مصدق زمامدار شود (موحد ۱/ ٤٦٥؛ نیز رک. ۱/ ٤٥۲– ٤٥۳).

– با این مقدمات، خبر و متن استعفانامهٔ مصدق در روزنامهٔ باختر امروز چاپ می شود. «شاه علا را نزد آیت الله کاشانی می فرستد تا بلکه او بتواند مصدق را به تغییر موضع وادارد». چون از این کار نتیجه ای حاصل نمی گردد، استعفانامهٔ مصدق برای رئیس مجلس فرستاده می شود.

– جلسهٔ سرّی تشکیل می گردد. نمایندگان طرفدار مصدق در جلسه شرکت نمی کنند. از ٤۲ نمایندهٔ حاضر در جلسه ٤۰ نفر به زمامداری قوام رای می دهند.

– به جز قوام، سید ضیاء هم کاندیدای نخست وزیری بود ولی هر دو اصرار داشتند که نخست باید فرمان انحلال مجلس صادر شود. **شاه با داشتن اختیار انحلال مجلسین به این کار تن در نمی دهد.**

– قوام کار خود را شروع می کند و اعلامیهٔ پر طمطراق و شدید اللحنی صادر می کند که همان اعلامیه کارش را می سازد. قوام از زمانی که فرمان نخست وزیری به نامش صادر شده بود تا زمان استعفا، پیوسته در حال چانه زدن با شاه بود دربارهٔ انحلال مجلس (موحد، ۲/ ٤٦٥– ٤۷۰).

– چهار تن از نمایندگان طرفدار مصدق روز شنبهٔ ۲۸ تیر بر طبق قرار قبلی نزد شاه رفتند. «شاه گفت مجلس شورا رای تمایل داده و فعلاً قوام السلطنه نخست وزیر است و از هرگونه بی نظمی با نهایت قدرت جلوگیری خواهد شد.

– حسیبی روایت می کند که شاه گفت: «**پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید**». با شنیدن این عبارت، «وکلای جبههٔ ملی از ظهر به بعد با پشتگرمی خاصی به فعالیت پرداخته اند و غالباً با شهرستانها تماس تلفنی برقرار کرده اند» (موحد ۱/۴۷٤).

– «این قسمت اخیر از گفتهٔ شاه نشان می دهد که وی بر خلاف میل باطنی و در نتیجهٔ فشار انگلیس و امریکا و اصرار مادر و خواهر خودش فرمان به نخست وزیری احمد قوام السلطنه داده بود و بدش نمی آمد که زمینهٔ سقوط او – البته بدون ایجاد آشوب و بلوا – به دست مصدق و هواداران وی فراهم گردد....

– اشارهٔ شاه، آنها را به امکان برکناری قوام امیدوار کرده بود، اما هنوز نمی دانستند که چه کسی را باید به جای قوام پیشنهاد کنند...

– بقایی می گوید: ...جز اسم آقای دکتر مصدق که با وضع آن روز دیگر کسی نمی توانست معارض ایشان بشود. و چنین بود که اعلامیهٔ زیر انتشار یافت:

«ما امضا کنندگان ذیل نمایندگان مجلس شورای ملی... به علت این که در شرایط فعلی ادامهٔ نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست متعهد می شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم» (موحد، ۱/۴۹۰).

بقایی نیز بدین ترتیب بی قید و شرط از مصدق حمایت می کند.

– علا عصر روز شنبه به دیدن آیت الله کاشانی می رود. آیت الله نامه ای خطاب به علا می نویسد:

«۲۹ تیرماه جناب آقای علا دام ظلّه

عرض می شود بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می گذارد. همان طوری که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید، اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید دهانهٔ تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدّانهٔ شما والسلام سید ابوالقاسم کاشانی».

– آیت الله کاشانی در روز ۲۸ تیر اعلامیه ای خطاب به «سربازان و افسران ارتش انتشار داد و از آنان خواست که به روی برادران خود سرنیزه و گلوله نکشند...».

– وی در روز ۲۹ تیر اعلامیهٔ دیگری صادر کرد و در آن به قوام حمله برد و از جمله

«... توطئهٔ تفکیک دین از سیاست که قرون متمادی سرلوحهٔ برنامهٔ انگلیس ها بوده» است مورد بحث قرار داد (موحد، ۱/ ۴۷۵). و این پاسخی بود به عبارتی در اعلامیهٔ قوام السلطنه: «... من در عین احترام به تعالیم مذهب اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد...» (موحد، ۱/ ۴۶۹).

- آیت الله کاشانی نیز در تأیید مصدق و بسیج مردم در سراسر کشور علیه قوام السلطنه همچنان که خواهیم دید سنگ تمام می گذارد.

- اعلامیهٔ دیگری نیز از سوی نهضت ملی خطاب به سربازان و افسران ارتش و نیروهای انتظامی صادر شد. بسیاری از کارخانه ها و تجارتخانه ها تعطیل کردند و تظاهرات در خیابانهای مرکز تهران به راه افتاد....

- کمیته ای برای متمرکز ساختن مبارزات ملی تشکیل گردید و قرار شد که سه شنبه عصر برای شهدا در بامها قرآن بخوانند و اذان بگویند و این دستورالعمل با تلفن و تلگراف به اطراف و اکناف کشور اطلاع داده شد. گروهی از مردم کرمانشاه و همدان و قزوین کفن پوشیده برای اعلام مخالفت با قوام به سوی تهران حرکت کرده بودند. عصر یکشنبه این کفن پوشان تا کاروانسرا سنگی در کنار تهران رسیده بودند و در آن جا با ژاندارمهایی که مانع ادامهٔ حرکتشان می شدند درگیری پیدا کردند (موحد، ۱/۴۷۶).

- حزب توده با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود در جبههٔ مخالفان قوام قرار گرفت. افراد ماجراجو و فرصت طلب نیز به خشونت و غارت مغازه ها و آتش زدن اتومبیلها پرداختند.

- پلیس و مأموران حکومت نظامی به حکم وظیفه به مقابله با آنان پرداختند. رویداد خونین سی ام تیر «دست کم ۳۲ کشته و ۹۶ مفقود الاثر و دهها زخمی بر جای نهاد» (صفایی، ۲۲۸-۲۲۹). ولی به روایت ارسنجانی، علا به قوام السلطنه گفته است: «نزدیک پانصد نفر کشته شده اند» (موحد، ۱/ ۴۸۰).

- در روز سی ام تیر قوام از ساعت ۹ صبح منتظر بود تا از دربار او را بخواهند تا وی مسألهٔ انحلال مجلس را قطعی کند. ولی خبری نشد.

- قوام ساعت ۵ بعد از ظهر به ملاقات شاه می رود و استعفای خود را تقدیم می کند.

- در حدود ساعت شش و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر رادیو تهران برنامهٔ موسیقی را قطع می کند و خبر استعفای قوام را با اعلامیه ای که از سوی وکلای طرفدار دکتر مصدق تنظیم شده بود می خوانند و بلافاصله اعلام می کند که به احترام شهدای آزادی برنامهٔ موسیقی رادیو قطع می شود (موحد، ۱/ ۴۸۱).

– آیت الله کاشانی در همان غروب روز سی ام تیر اعلامیهٔ دیگری منتشر کرد و از این که «عنصر سفاک و جنایتکار مانند احمد قوام تیرش به سنگ خورد» اظهار خوشوقتی نمود و روز چهارشنبهٔ اول مرداد مجلس ترحیمی به یاد شهدای ۳۰ تیر ترتیب داد (موحد، ۴۸۱/۱).

– موحد با وجود احترام فوق العاده ای که برای دکتر مصدق قایل است می نویسد:

اینک پس از گذشت سالیان دراز که شور و التهاب شگفت آن روزها فراموش گشته است در یک نگرش منطقی و واقع بینانه به نظر می رسد که دکتر مصدق در تیرماه سال ۱۳۳۱ بهترین موقع، و هم بهترین دستاویز را برای کناره جویی انتخاب کرده بود. در آن زمان هنوز سرطان نفاق و شقاق پنجه در پیکر نهضت ملی ایران محکم نکرده بود، هنوز حرمت و اعتبار دکتر مصدق و آیت الله کاشانی لطمه نخورده بود. در آن شرایط هر راه حلی برای مسألهٔ نفت در برابر جانشین مصدق می گذاشتند مسلماً از آنچه در آخر کار ایران را مجبور به قبول آن کردند بهتر می بود... (موحد، ۴۹۴/۱).

– به نظر نویسندهٔ این سطور، سی ام تیر ۱۳۳۱ قیام ملی به معنی دقیق کلمه بود، که در آن یاران مصدق بی استثناء، همهٔ طبقات مردم، و حتی شاه به گونه ای، نقشهٔ انگلستان را در تحمیل قوام به نخست وزیری محکوم به شکست کردند. اگر این یکپارچگی و همدلی تا سال بعد نیز حفظ شده بود، آیا تاریخ ایران در مرداد ۱۳۳۲ به صورتی دیگر رقم زده نمی شد؟

۵– نخست وزیری مجدد دکتر مصدق

– [پس از استعفای قوام] مجلس شورا بعد از ظهر روز سی ام تیرماه با اکثریت ۶۱ رای از ۶۴ نفر نمایندهٔ حاضر اظهار تمایل به زمامداری مجدد دکتر مصدق کرد. عصر روز سی ام تیرماه دکتر مصدق به ملاقات شاه در کاخ سعد آباد رفت و در اثنای همین ملاقات بود که علا مژده آورد که دیوان دادگستری بین المللی [دیوان داوری لاهه] با اکثریت ۹ رای در برابر ۵ رای تصمیم خود را به نفع ایران اعلام کرده است (موحد، ۵۵۶/۲).

– مصدق کابینهٔ خود را در جلسهٔ ۵ مرداد به مجلس شورا معرفی کرد ولی خود به عذر کسالت مزاج در مجلس حاضر نشد. وی نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد و امور آن را خود بر عهده گرفت و سرلشکر احمد وثوق را به معاونت آن وزارتخانه برگزید.

– برنامهٔ دولت مشتمل بر مواد نه گانهٔ زیر بود:

۱– اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها؛ ۲– اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیلهٔ تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر

مستقیم؛ ۳- اصلاح امور اقتصادی به وسیلهٔ افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی؛ ۴- بهره برداری از معادن نفت کشور؛ ۵- اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی کشوری و قضایی؛ ۶- ایجاد شوراهای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی و تأمین مخارج آن (اصلاحات به وسیلهٔ وضع عوارض)؛ ۷- اصلاح قوانین دادگستری؛ ۸- اصلاح قانون مطبوعات؛ ۹- اصلاحات امور فرهنگی و بهداشت و وسایل ارتباطی (موحد، ۲/ ۵۵۷).

اهمّ حوادث این روزها فهرست وار به قرار زیر است:

- آیت الله کاشانی پس از وقایع سی تیر قدرت و موقعیت خاصی برای خود قایل بود. او زمامداری مجدد مصدق را مرهون نفوذ کلام و مطاعیت و اقتدار روحانی خود در میان مردم می دانست و متوقع بود که از آن پس مصدق بیش از پیش رعایت جانب وی را بکند... بی اعتنایی مصدق به تمایلات آیت الله بر سر انتخاب برخی از وزیران و صاحب منصبان ارشد دولت نشان داد که راه آنها از هم جدا خواهد بود (موحد، ۲/ ۵۶۸).

- کاشانی با برخی از وزیران برگزیدهٔ مصدق: نواب و اخوی، و سرلشکر وثوق معاون وزارت دفاع مخالف بود و طی نامه ای به مصدق نوشت «که اگر مصدق حاضر به تجدید نظر در این باب نشود به عنوان اعتراض از شهر خارج خواهد شد».

- در مخالفت با وثوق، مکی و بقایی نیز با کاشانی همداستان بودند زیرا وی در روز سی ام تیر از حرکت گروه کفن پوشان به تهران جلوگیری کرده بود.

- مصدق در تاریخ ۶ مرداد به نامهٔ کاشانی جواب داد و ضمن آن نوشت:

... چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند خاصه این که هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این که متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد. اگر با این رویه موافقید بنده هم افتخار خدمتگزاری را خواهم داشت و الّا چرا حضرت عالی از شهر خارج شوند اجازه فرمایید بنده از مداخله در امور خودداری کنم والسلام علیکم.

- با وجود این جوابِ تند، آن سه تن چاره ای جز استعفا نداشتند. و این بود اولین برخورد رسمی کاشانی با مصدق (موحد، ۲/ ۵۵۸-۵۵۹).

در ضمن تکیهٔ مصدق را به این موضوع که «هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این که متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد»، نباید سرسری گرفت.

- در جلسهٔ ۷ مرداد طرح مادهٔ واحده ای به منظور تعقیب و مجازات احمد قوام از سوی نمایندگان پیشنهاد شد و با اصلاحاتی در ۱۲ مرداد به شرح زیر تصویب شد:

مادهٔ واحده - چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع جریان اخیر که منتهی به کشتار دسته جمعی روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده است تشخیص و مفسد فی

الارض شناخته شده، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی به موجب این قانون کلیهٔ اموال و دارایی منقول و غیر منقول احمد قوام از مالکیت او خارج می گردد (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، ۱۲ مرداد ۱۳۳۱).

– آیا احمد قوام در حکومت دو سه روزهٔ خود به «قیام مسلحانه علیه ملت ایران» دست زده بوده است؟

– قوام در واکنش به این تصمیم مجلس شورا، نامه ای به مجلس سنا فرستاد و در آن خود را «شهید واقعی سی ام تیر» خواندو ... تأکید کرد که حکومت نظامی تهران با تصویب مجلس و در زمان دولت خود مصدق برقرار شده بود و جلوگیری مأموران انتظامی از تجمع و تظاهر مردم در دورهٔ حکومت نظامی وظیفهٔ قانونی آنان بوده است...»، «قوام مصادرهٔ اموال خود را که «بدون مراجعه به دیوان کشور و تحقیق و رسیدگی در اصل موضوع» صورت گرفته بود با اصول ۱۶ و ۲۷ متمم قانون اساسی و مقررات منشور ملل متفق [متحد] منافی دانست و اظهار تعجب کرد که:«چگونه ممکن است که از کسی نپرسیده و فرصت توضیح نداده حکمی صادر و نظری اتخاذ نمایند. حق دفاع از بدوی ترین حقوقات بشر است...» (موحد، ۲/ ۵۶۰-۵۶۱)

– در ۱۶ مردادماه طرحی سه فوریتی نیز در مجلس شورا دربارهٔ رزم آرا به تصویب رسید. در نخستین طرح پیشنهادی، او را «مهدور الدم» خوانده بودند، ولی بعد آن را به صورت زیر به تصویب رسانیدند:

مادهٔ واحده – چون خیانت حاجی علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض این که قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بیگناه و تبرئه شده شناخته می شود (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، ۲۲ مرداد ۱۳۳۱).

این طرح را ۲۷ تن از جمله دو تن استادان دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران: دکتر شایگان و دکتر سنجابی امضا کرده بودند.

– بدین ترتیب در دو مورد اخیر – به یقین به پیشنهاد و اصرار نمایندگان جبههٔ ملی، قوهٔ مقننه در قوهٔ قضائیه دخالت کرد، در حالی که در قوانین عرفی ایران در آن روزگار، برخلاف جمهوری اسلامی ایرانِ امروز، «مفسد فی الارض» نیز محلی از اِعراب نداشت.

– دکتر مصدق برای وضع قوانین تا مدت شش ماه برای انجام «مواد نه گانهٔ برنامهٔ دولت» تقاضای اختیارات کرد، که در صفحات بعد، زیر عنوان «اختیارات قانونگذاری» دربارهٔ آن سخن گفته خواهد شد. این تقاضا به تصویب مجلسین رسید.

– وی در ۱۹ مرداد درخواست کرد حکومت نظامی در تهران تمدید شود. چند تن از اعضای سرشناس فراکسیون نهضت (جبههٔ ملی): حائری زاده، مشار، نریمان، اخگر، و

قنات آبادی با آن مخالفت کردند (موحد، ۵٦٤/۲). اما این درخواست نیز به تصویب رسید.

- مصدق در خاطراتش، در جواب شاه که نوشته بود: «مصدق که همیشه وانمود می کرد با حکومت نظامی مخالف است در دوران حکومتش حکومت نظامی را تمدید نمود»، می نویسد:

من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر طهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتا یی این است که دولت قانونی هیچ کاری بر خلاف قانون نمی کند ولی دولت کودتا یی هرچه خواست می کند، مانع و رادعی هم ندارد... (خاطرات، ۳۷۱).

مقصود دکتر مصدق از «دولت قانونی» چیست؟ آیا حسین علا نخست وزیر پیش از دکتر مصدق، «دولت قانونی» نبود؟ وقتی وی برای فرو نشاندن ناآرامیها در آبادان تقاضای برقراری حکومت نظامی در آن شهر کرد، مصدق در مجلس گفت: «دولت علا با این اقدام می خواهد نفس آزادیخواهان را در سینه ها حبس کند» (عسگری، ۳۸)، ولی چون خود زمامدار شد، در آبادان به همان ضرورت حکومت نظامی برقرار کرد.

- مصدق در همان آغاز دورهٔ دوم نخست وزیری، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی تهران و چند تن دیگر از افسران شهربانی را که در غائلهٔ سی ام تیرماه دست داشتند برکنار کرد و پاکسازی ارتش از افسران فاسد و توطئه گر را در برنامهٔ کار خود قرار داد... این جریان ادامه یافت و شمار بازنشسته شدگان تا آخر شهریورماه به پانزده تیمسار و یک صد و سی و شش افسر ارشد رسید. اینها همه کمر قتل دکتر مصدق را بر میان بستند و در ماجراهایی که از این پس برای براندازی مصدق صورت گرفت مؤثرترین نقش را برعهده داشتند (موحد، ۵٦۵/۲).

- پیش از واقعهٔ سی ام تیر دکتر سید حسن امامی امام جمعه رئیس مجلس شورای ملی بود، وی پس از این واقعه استعفا داد و آیت الله کاشانی به ریاست مجلس برگزیده شد.

- حسیبی نوشته است:

پس از رای گیری در مجلس، به اشارهٔ دکتر مصدق همراه سه نفر دیگر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نزد آیت الله کاشانی رفته و کوشیده بود که او را از قبول ریاست مجلس منصرف سازند. حسیبی گفته بود که مقام شما به عنوان رهبر روحانی مردم از مصدق بالاتر است و قبول این سمت شما دو نفر را روی در روی یکدیگر درخواهد آورد و به زیان نهضت تمام خواهد شد. آیت الله کاشانی پاسخ داده بود که اندکی پیش از ورود شما به قرآن تفأل کردیم و آن آیه از سورهٔ

یوسف آمد که ستارگان و ماه و خورشید در عالم رؤیا به یوسف سجده بردند. آیت الله آن فال را مبارک دانسته و به قبول سمت جدید اصرار ورزیده بودند (موحد، ۲/ ٥٦٦).

– ناگفته نماند که آیت الله کاشانی با آن که در دورهٔ هفدهم از تهران به نمایندگی انتخاب شده بود در جلسات مجلس حاضر نمی شد و اینک در مقام ریاست مجلس نیز روش خود را تغییر نداد و جلسات مجلس شورای ملی را دو نفر نایب رئیس اداره می کردند.

– در تاریخ ١٤ مهر، شاه ضمن سخنرانی به مناسبت افتتاح مجلس سنا بعد از تعطیل تابستان از روش دولت در مسألهٔ نفت اظهار رضایت نمود و گفت: «**تلاش خستگی ناپذیر و پافشاری جناب نخست وزیر با پشتیبانی ما و مجلسین در ملی کردن صنعت نفت و حفظ حقوق ملت طبق قانون مصوبه مورد تقدیر است** (روحانی، ۳۵۲ – ۳۵۳).

– سرمقالهٔ باختر امروزِ دکتر فاطمی در ١٥ مهر ۱۳۳۱ زیر عنوان «این مجلس سنا برای خدمتگزاری به ملت ایران به وجود نیامده است» نشانگر حساسیت دولت به این مجلس و مقدمه ای برای انحلال آن بود.

– در ١٩ مهر ماه دکتر فاطمی به وزارت خارجه منصوب شد و به مانند پیش سخنگوی دولت نیز بود.

– سخنگوی دولت در ۲۱ مهرماه خبر بازداشت سرلشکر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان را اعلام کرد و گفت که آنها به معیت آقای سرلشکر زاهدی و بعضی افراد دیگر که دارای مصونیت پارلمانی هستند به نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک بوده اند و افزود که دولت در مورد افرادی که مصونیت پارلمانی دارند مشغول مطالعه است «تا اقدام لازم معمول گردد» (موحد، ۲/ ٦٠٣).

– «در ٢٤ مهرماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق تصمیم دولت خود مبنی بر قطع رابطهٔ سیاسی با انگلستان را به اطلاع عمومی رسانید»، «۳۰ مهر ۱۳۳۱ روابط سیاسی ایران با انگلستان قطع شد» (موحد، ۲/ ۱۰۱٤).

– یک روز بعد طرحی سه فوریتی در مجلس شورا به تصویب رسید که بر طبق آن مدت نمایندگی در هر دورهٔ قانونگذاری، چه در مجلس سنا و چه در مجلس شورا، به دو سال محدود گردید و چون در آن تاریخ بیش از دو سال از افتتاح آن دورهٔ مجلس سنا می گذشت طبعاً مجلس مزبور منحل تلقی می شد. نمایندگان فراکسیون نهضت ملی سخت بر مجلس سنا تاختند...

– آیت الله کاشانی نیز روز سوم آبان گفت که ملت ایران مجلس سنا را خار راه سعادت و ترقی خود تشخیص داد و مجلس شورا با تصویب آن طرح از خواست مردم تبعیت نموده است (موحد، ۲/ ٦٠٤).

- با تصویب این طرح تکلیف سرلشکر زاهدی که سناتور بود نیز روشن گردید که دیگر مصونیت پارلمانی ندارد.

تردیدی وجود ندارد که سرمقالهٔ مورخ ۱۵ مهر ۱۳۳۱ باختر امروز مقدمه ای بوده است برای طرح سه فوریتی مورد بحث و سرانجام تعطیل مجلس سنا.

- در این شرایط مجلس شورا به صورت نیم بند بر سر پا بود - با ۸۰ نماینده به جای ۱۳۶ نماینده. به علاوه مجلس شورا با اختیاراتی که به دکتر مصدق داده بود، دیگر نقش فعالی نداشت، مجلس سنا هم تعطیل شد، حکومت نظامی نیز در تهران و برخی از شهرستانها برقرار بود، و «قانون امنیت اجتماعی» مصوّب دکتر مصدق هم به دولت اجازه می داد هر کس را که مخالف مصالح دولت رفتار کند و... به تبعید بفرستد.

۶ - اختیارات قانونگذاری

- دکتر مصدق می نویسد: «**... بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی از تصویب گذشت**».

یعنی در فاصلهٔ ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ - تاریخ تصویب قانون اختیارات در مجلس سنا - تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و دریافت فرمان عزل، اگر تعداد این لوایح قانونی را نیز فقط دویست لایحه در نظر بگیریم به طور متوسط در هر یک روز و نیم یک لایحهٔ قانونی به تصویب نخست وزیر رسیده و به موقع اجرا گذاشته شده است.

- سابقهٔ تقاضای اختیارات: پیش از این گفته شد که دکتر مصدق در ۲۲ تیر ۱۳۳۱، سه روز پس از انتصاب به نخست وزیری، از مجلس شورا تقاضای اختیارات قانونگذاری آزمایشی به مدت ۶ ماه کرد. اکثریت مجلس- و حتی فرامرزی و حائری زاده از موافقان مصدق - با این امر مخالفت کردند. روزنامه های طلوع و آتش مقالات تندی نوشتند. اطلاعات ۲۵ تیر اظهار نظر روزنامهٔ نیویورک تایمز را چاپ کرد که: «دکتر مصدق با این تقاضا یک رویهٔ هیتلری پیش گرفته است». پنجاه و دو تن مدیران جراید که در مجلس متحصن بودند در اعلامیهٔ خود نوشتند «لایحهٔ اختیارات نخستین سنگ بنای حکومت مطلقه است». اساس مخالفت همهٔ اینان، همان مطالبی بود که خودِ دکتر مصدق در مجلس ششم و چهاردهم و شانزدهم در غیرقانونی بودن اختیارات گفته بود. اینک پاسخ مصدق به مخالفان این بود که: «**... علت تقاضای او فوریت استثنایی و اهمیت بعضی مسائل مخصوصاً مربوط به بحران اقتصادی مالی ست** که انجام آن از طریق قانونگذاری عادی مقدور نیست». مجلس در آن موقع، بحث دربارهٔ این موضوع را به معرفی وزیران و تصویب برنامهٔ دولت موکول کرد

(روحانی، ۳۴۰-۳۴۲). در این ماجرا حائری زاده عضو جبههٔ ملی کمی از مصدق فاصله گرفت.

– دکتر مصدق در ایام اقامت در لاهه به دکتر بقایی گفته بود برای مقابله با مشکلات متعدد در فکر گرفتن اختیارات است (صفایی، ۲۲۳-۲۲۵).

– پس از سی ام تیر و استعفای قوام و انتصاب مجدد مصدق به نخست وزیری، وی بار دیگر از مجلس برای وضع قوانین تا مدت شش ماه برای تمام برنامهٔ نُه ماده ای دولت تقاضای اختیارات کرد، که پس از تصویب در مجلس شورا، در ۲۰ مرداد به تصویب مجلس سنا نیز رسید.

– در واکنش به تقاضای اختیارات دو تن از باسابقه ترین اعضای جبههٔ ملی: حائری زاده و مشار به مخالفت با آن برخاستند (موحد، ۲/ ۵۶۳).

– مصدق بعدها در خاطراتش در توجیه تقاضای خود نوشت:

دادن اختیارات در مواقع عادی آن هم به اشخاصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست... قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی... آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده، آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی ست؟ الضرورات تبیح المحظورات» (خاطرات، ۲۵۰-۲۵۱).

– هنوز مدت قانونی اختیارات ۶ ماههٔ مصدق سپری نشده بود که «در ۱۸ دی ۱۳۳۱» (موحد، ۱/ ۱۰۱۵)، «دولت لایحهٔ جدید مادهٔ واحدهٔ تمدید اختیارات را به مجلس داد و تقاضا کرد که اختیارات موضوع قانون مصوب بیستم مرداد ۱۳۳۱ به مدت یک سال دیگر تمدید شود..». در جریان تصویب قانون اختیارات شش ماهه، چنان که گفته شد، حائری زاده و مشار به مخالفت با آن برخاسته بودند، اینک برای تمدید آن

چند تن دیگر از تواناترین و پرنفوذترین مؤسسان جبههٔ ملی چون آیت الله کاشانی، مکی، و دکتر بقائی به مخالفان پیوستند، بلکه رهبری و سردم داری آنان را به عهده گرفتند... آیت الله کاشانی [رئیس مجلس شورا] ... به هیأت رئیسهٔ مجلس نامه نوشت و از آنان خواست که چون لایحهٔ اختیارات «مخالف و مباین مسلّم اصول قانون اساسی و صلاح مملکت و دولت است» آن را از دستور کار مجلس خارج سازند...».

– یک هیأت هفت نفری از مجلس که در آن کسانی چون شایگان و سنجابی و مکی عضویت داشتند نزد مصدق رفتند تا «او را از اصرار برای تمدید اختیارات منصرف سازند. اما مصدق همچنان بر نظر خود تأکید نمود».

- توده ایها نیز به مخالفان پیوستند. روزنامهٔ شهباز، مصدق را متهم کرد که «بساط رسواترین اشکال دیکتاتوری فاشیستی را گسترده است».

- با این حال، این لایحه «در ۲۹ دی با اکثریت ۵۹ رأی از ۶۷ نفر نمایندهٔ حاضر در جلسه تصویب شد». کاشانی سپس در نامه ای به مصدق نوشت «قصد تجاوز به حقوق عامه را به کنار» نهد (موحد، ۶۷۴/۲-۶۷۵).

- موحد دربارهٔ تصویب این لایحه می نویسد: «مجلس که در برابر تهدید دکتر مصدق به استعفا و ریختن مردم به کوچه و خیابان قرار گرفته بود، اختیارات را داد...» (موحد، ۸۹۰/۲)

- عکس العمل مکی به هنگام تقاضای مصدق برای تمدید یک سالهٔ اختیارات بسیار شدید بود... او در مجلس با صدای بلند اعلام کرد بنده استعفایم را تقدیم می کنم» (زهتاب فرد، افسانهٔ مصدق، ۵۶۷).

- مکی دربارهٔ اختیارات مصدق می گوید:

مصدق به خود من گفت کاشانی و شاه را باید در قلعه ای محبوس و حفظشان کرد و هر زمان به وجودشان احتیاج شد مثل پرچم آنان را به میان کشید، منظور مصدق ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود چرچیل در دوران جنگ جهانی دوم نداشت... (مکی، ۱۹۷/۱).

- واقعیت آن است که پس از قطع مناسبات سیاسی با انگلستان در ۳۰ مهر ۱۳۳۱،

کار نفت... از ردهٔ کارهای مهم دولت کنار گذاشته شد و دکتر مصدق به کارهای داخلی پرداخت. از آن میان در طرح اصلاح سازمان قضایی، دیوان کشور، و دادگاه انتظامی را منحل کرد و شماری از قضات با صوابدید لطفی وزیر دادگستری بازنشسته شدند. در سازمان قضایی دادرسی ارتش، زیر نظر کمیسیونی... تغییراتی داده شد. چند سازمان قضایی ارتش منحل شد و قضات غیر ارتشی نیز دردادرسی ارتش شرکت جستند. **اما این گونه اصلاحات، جز افزایش ناراضیان حاصلی نداشت و بر شمار مخالفان دولت می افزود** (صفایی، ۲۳۸-۲۳۹).

- تا این زمان از اعضای جبههٔ ملی و طرفداران جدی آن، حائری زاده، مشار، آیت الله کاشانی، مکی، و دکتر بقایی به سبب مخالفت با لایحهٔ اختیارات در صف مخالفان جدی مصدق قرار گرفته بودند.

- متأسفانه فهرست متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی مصوّب دکتر مصدق در دست نگارندهٔ این سطور نیست. به نظر می رسد که همهٔ آنها لوایحی بوده است که به زعم دکتر مصدق به نفع مردم ایران بوده است، ولی برخی از آنها نه فقط از سوی مردم و مطبوعات،

بلکه از طرف اعضای جبههٔ ملی نیز به شدت مورد اعتراض قرار گرفت که به بعضی از آنها در کمال اختصار اشاره می گردد:

قانون جدید مطبوعات

– شاه در کتاب مأموریت برای وطنم در دو جا مسألهٔ مطبوعات را در دوران نخست وزیری مصدق مطرح ساخته است:

... مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت (خاطرات، ۳۶۹؛ نیز رک. ۳۷۳).

– مصدق در جواب شاه نوشته است:

... مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه، شماره های روزنامهٔ داد [به مدیریت عمیدی نوری]ست که هرچه مخالفین می خواستند می نوشت و از طرف دولت تعقیب نمی شد (خاطرات، ۳۶۹)، و نیز در جای دیگر نوشته است: «وقتی نخست وزیر شدم به اطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت...»* (خاطرات، ۳۷۱).

– محرمعلی خان مأمور سرشناس سانسور شهربانی تأیید می کند که دکتر مصدق در روز اول زمامداری اش سانسور را لغو کرد، ولی یک ماه بیشتر از این دستور نگذشته بود که دکتر فاطمی معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مرا احضار کرد و

یک صفحه کاغذ به سوی من دراز کرد و گفت: محرمعلی خان، اینها روزنامه هایی هستند که اجازهٔ انتشار ندارند. همین الآن می روی چاپخانه هایشان را پیدا می کنی و جلوی انتشارشان را می گیری. این حکم قانونی توقیف آنهاست... (بهزادی، ۵۲۶-۵۲۸).

– چه کسی حکم قانونی توقیف آن جراید را صادر کرده بوده است؟ و چرا این حکم قانونی، توسط معاون نخست وزیر برای اجرا به مأمور سانسور شهربانی ابلاغ گردیده است؟

– در بخش پیشین این مقاله دیدیم که در فاصلهٔ ۲۳ تیر تا ۱۴ آذر ۱۳۳۱ دو بار روزنامه ها به شدت مورد هجوم قرار گرفتند، «ده تا بیست تا» توقیف شدند، و در ۱۴ آذر نیز ادارهٔ روزنامه های مخالف دولت اعم از توده ای و غیر توده ای غارت شدند که در صورت مذاکرات مجلس شورا این موضوع به شرح آمده است. به همین جهت بود که ۲۱ تن ازمدیران جراید غیر توده ای به علت نداشتن امنیت جانی در مجلس شورا و سنا متحصن

* دکتر مصدق پس ازتصویب قانون جدید مطبوعات مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۳۰ نیز به دادگستری دستور داد روزنامه ها را به مناسبت درج مطالب و حمله به شخص وی تحت تعقیب قرار ندهند (کوهستانی نژاد، ۱۵۶). که در این دستور، عبارت «و دولت من» حذف گردیده است.

شدند.

- با توجه به وضع حاد مطبوعات، یکی از اولین لوایحی که مصدق با استفاده از «اختیارات» مورد تصویب قرار داد قانون جدید مطبوعات بود.

- وقتی که پیش نویس این قانون برای نظرخواهی منتشر شد و هم پس از اعلام طرح نهایی آن (یعنی اولین قانون مطبوعاتی مصدق مورخ ۱۱ آذر ۱۳۳۱) اعتراضهای گسترده ای دربارهٔ آن به عمل آمد و هنوز بیش از سه هفته از اجرای آن نگذشته بود که به فاصلهٔ سه روز دو متمم به قانون مزبور اضافه شد. بر طبق تبصرهٔ مادهٔ ۴۳ این قانون

روزنامه هایی که بر طبق این ماده توقیف می شوند، نمی توانند به اسامی دیگر و با همان سبک و اسلوب منتشر شوند. در صورت تخلف از این ماده روزنامه یا مجله ای که به جای روزنامهٔ توقیف شده انتشار یافته است نیز به ترتیب فوق توقیف می شود و کسانی که روزنامه یا مجلهٔ خود را به جای روزنامه یا مجلهٔ توقیف شده منتشر نمایند به حبس تأدیبی از یک ماه تا سه ماه و جریمهٔ نقدی از پانصد تا هزار ریال محکوم می شوند و اجازه نامهٔ آنان باطل می گردد.

در حالی که چنین موضوعی اساسا در طرح پیشنهادی دوم مهر وجود نداشت (کوهستانی نژاد، ۱۴۸).

- ناگفته نماند که اخیراً جمهوری اسلامی ایران در مبارزه با روزنامه های معروف به «اصلاح طلب» یا «زنجیره ای» به همین شیوه عمل کرد و بدین ترتیب توانست در مدتی کوتاه از نشر این گونه روزنامه ها به طور کلی جلوگیری کند و مدیران آنها را هم روانهٔ زندان نماید.

- از یاد نبریم که در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، مطبوعات وابسته به جبههٔ ملی، به همین شیوه ای که اینک در تبصرهٔ مادهٔ ۴۳ قانون مطبوعات دکتر مصدق منع گردیده است، به مبارزه با رزم آرا پرداختند. نویسندهٔ این سطور به یاد دارد که روزنامهٔ شاهدِ دکتر بقایی وقتی توقیف شد، روز بعد روزنامه ای با اسم دیگر ولی «با همان سبک و اسلوب» به جای آن منتشر گردید و این کار در روزهای بعد نیز تکرار شد تا آن جا که دو سوم عرض صفحهٔ اول روزنامه به چاپ کلیشهٔ تمام روزنامه های توقیف شده اختصاص یافته بود که در زیر هر یک از آنها عبارت «توقیف است» چاپ شده بود.

- تصویب و به اجرا گذاردن قانون جدید مطبوعات، موجی از مخالفت و اعتراض در میان مدیران و گروههای مطبوعاتی وجریانات و گروههای سیاسی ایجاد کرد. فی المثل مشفق همدانی مدیر مجلهٔ کاویانِ طرفدار مصدق نوشت: «این قانون حکومت مصدق را سرنگون خواهد ساخت». پس از افزودن دو متمم از سوی دکتر مصدق به قانون مورد بحث،

دکتر سنجابی و حزب ایران نیز به مخالفت با آن برخاستند. دکتر بقائی گفت: «این قانون یک ماده کم دارد و آن ماده این است که هر کس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می شود». نادعلی کریمی نمایندهٔ مجلس گفت تاکنون توقیف روزنامه ها به نظر دادگاه واگذار شده بود و اینک این کار در اختیار دادستان است. به علاوه حداقل و حداکثر مدت حبس مدیران جراید در این قانون از تمام قوانین قبلی بیشتر است و...، سندیکای روزنامه نگاران و جراید وابسته به حزب توده نیز مخالفت خود را اظهار داشتند. بر اثر این اعتراضها بار دیگر قانون مطبوعات مصدق مورد تجدید نظر قرار گرفت و در ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ قانون جدیدی جایگزین آن گردید (کوهستانی نژاد، به ترتیب ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۳).

– موضوع قابل توجه آن است که « پس از وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ – در دوران نخست وزیری مصدق – تعدادی از جراید به دستور دولت توقیف شدند، ولی دادگاه روزنامه های مورد بحث را به علت فقد دلیل کافی از اتهامات منتسب مبرّا دانست و حکم رفع توقیف داد. اما علی رغم رفع توقیف جراید، مدیران برخی از آنها به استناد مقررات حکومت نظامی کماکان در بازداشت بودند که یکی از آنها همان عمیدی نوری مدیر روزنامهٔ داد بود. آنان در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ اعتصاب غذا کردند... (همان مأخذ، ۱۶۱، ۱۶۲).

– کوهستانی نژاد در یک نتیجه گیری دربارهٔ قانونهای مطبوعات دورهٔ مصدق می نویسد: «... مفاد آنها نمایشگر گرایش به سوی دولت سالاری و قدرتمند نمودن هرچه بیشتر نهادهای اجرایی دولتی در برخورد با مطبوعات می باشد» (همان مأخذ، ۱۶۳).

قانون امنیت اجتماعی

تثبیت قدرت دولت با جلوگیری از فعالیت مخالفان ملازمه داشت. از این رو دکتر مصدق برای جلوگیری از تحریکات مخالفان با استفاده از قانون اختیارات به وسیلهٔ دو همکار حقوقدان خود (شایگان و سنجابی) قانون امنیت اجتماعی را تنظیم و تصویب کرد (آبان ماه ۱۳۳۱). این قانون به دولت اجازه می داد هر مخالف یا هر کس را خلاف مصالح دولت رفتار کند، به تبعید بفرستد. در مجلس این قانون مورد اعتراض قرار گرفت و دکتر بقایی آن را «مقررات آزادی کُش» نامید، ولی اعتراض او با پاسخ درشت شایگان و سنجابی رو به رو شد.

برای آگاهی خوانندگان، مادهٔ دوم قانون امنیت اجتماعی در این جا نقل می گردد:

هر کس کارمندان مؤسسات عمومی یا ادارات دولتی را وادار به اعتصاب و یا تحریک به اخلال در نظم و آرامش و تمرّد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در دادگاهها و دادسراها و ادارات و مؤسسات عمومی برخلاف نظم و آرامش و انتظامات عمومی رفتار نمایند و یا با جنجال و داد و فریاد

به منظور توهین و ارعاب و تحت تأثیر قرار دادن مراجع اداری و قضایی و یا برای جلوگیری از اجرای قانون و مقررات ازدحام یا تحصن یا هرگونه تظاهر نمایند، فوراً بازداشت و مجازات خواهند شد و از سه ماه تا یک سال تبعید برای آنها تعیین می گردد و همین ماده برای توطئه یا مواضعه کنندگان برای اعمال مزبوره در این ماده معمول خواهد شد و هرگاه کارمند دولت باشد، در مدت محکومیت و تبعید و اقامت اجباری از اخذ حقوق یا مزد محروم خواهد بود (صفایی، ۲۳۸–۲۴۰، نقل از: مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، ۱۱ آبان ۱۳۳۱).

قانون استخدام کارمندان دولت

در همان زمان به دستور دکتر مصدق، لایحهٔ استخدام کارمندان دولت تنظیم و در معرض افکار عمومی گذاشته شده بود. طبق مادهٔ ۱۳ مکرر الف این لایحه «... هرگاه مستخدمی بر علیه اشخاص و مقامات دولتی یا غیردولتی مقالاتی در روزنامه ها و مجلات انتشار بدهد و بدین وسیله توهین و اهانت و تهدید نماید و یا بر خلاف مصالح دولت مقالاتی منتشر سازد و یا مطالب و اخبار اداری را بدون اجازهٔ کتبی انتشار دهد، نویسنده و همچنین صاحب امتیاز و مدیر آن روزنامه و مجله در صورتی که مستخدم دولت باشند علاوه بر مجازاتی که در قانون مطبوعات برای این قبیل انتشارات مقرر است به تشخیص شورای اداری از کار برکنار خواهد شد و دیگر اعادهٔ آنان به خدمت ممکن نیست...» (کوهستانی نژاد، ۱۴۲–۱۴۳).

قانون انتخابات مجلس شورا

در اواخر آذرماه پیش نویس قانونی که برای اصلاح وضع انتخابات تنظیم شده بود، از سوی دولت در روزنامه ها چاپ شد. در این پیش نویس عدهٔ نمایندگان مجلس به ۱۷۲ نفر افزایش داده شده بود «و اگر به همین صورت تصویب می شد و بلافاصله مقررات آن را در مورد مجلس موجود هم اعمال می کردند، این مجلس خود به خود از اعتبار می افتاد زیرا مجموع نمایندگان در این دوره ۷۹ نفر بیش نبود و بدین گونه مجلس نصاب لازم را برای تشکیل جلسه از دست می داد». مکی و بقایی که متوجه این نکته شدند، در ۱۴ دی طرحی با قید سه فوریت تقدیم مجلس کردند «به این مضمون که رئیس دولت نمی تواند با تصمیم خود مجلس را فلج کند. این طرح را چند تن از سران فراکسیون نهضت ملی نیز امضا کرده بودند... مصدق این طرح را نشان بی اعتمادی مجلس نسبت به دولت دانست» و تعطیل مجلس را موهوم خواند (موحد ۲/ ۶۷۴؛ عسگری، ۸۱–۸۲).

سلب صلاحیت از قضات

در وزارت دادگستری هم به دلایل فوق هیأتی به پرونده های عده ای از قضات رسیدگی نمود و از عده ای که متجاوز از دویست نفر بودند فقط سلب صلاحیت شد (خاطرات،

۲۸۱).

قیام مقدس ملی

دکتر مصدق، با استفاده از «اختیارات» روز ۳۰ تیر را قیام مقدس ملی و تعطیل عمومی اعلام کرد.

«اختیارات» و بحران اقتصادی کشور

دکتر مصدق در موقع تقاضای «اختیارات» در مجلس گفت: علت این تقاضا آن است که «... بعضی مسائل مخصوصاً مربوط به بحران اقتصادی مالی ست که انجام آن از طریق قانونگذاری عادی مقدور نیست». ولی متأسفانه تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی از طرف وی، و اجرای آنها، کمکی به رفع بحران اقتصادی مالی کشور نکرد.

الغاء متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی مصوّب دکتر مصدق

بعد از سقوط دولت مصدق، کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی به استناد اصل ۲۸ قانون اساسی

«... نظر به این که قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارعاب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشت»، بر طبق مادهٔ واحده ای «کلیهٔ لوایح آقای دکتر مصدق ناشیه از اختیارات... چون خلاف قانون اساسی بود» لغو گردید (خاطرات، ۲۳۸-۲۳۹).

دکتر مصدق می نویسد: «فرق مجلسیتی که به من اختیارات داد با مجلسینی که آن را لغو نمود، این است که در ۱۳۳۱ قانون اختیارات و قانون تمدید آن روی افکار ملت و مصالح مملکت به تصویب رسید ولی در ۱۳۳۳ نمی دانم روی چه افکار لوایح قانونی من بدون استثناء الغاء گردید» (خاطرات، ۲۳۹).

موحد دربارهٔ اعتبار اختیارات قانونگذاری مصدق پس از انحلال مجلس هفدهم می نویسد:

مصدق اختیارات قانونگذاری را که از مجلس هفدهم گرفته بود همچنان داشت و به رغم آن که مجلس منحل می شد او همچنان می توانست از اختیارات خود برای تصویب لوایح قانونی استفاده کند (موحد، ۲/۷۷٤).

۷ - اولین پیشنهاد مشترک انگلستان و امریکا

به موضوع نفت برگردیم. در دوران نخست وزیری دکتر مصدق در مجلس شانزدهم برای حل مسألهٔ نفت سه پیشنهاد به ایران ارائه گردید: پیشنهاد جکسون، پیشنهاد استوکس به وساطت هریمن، و پیشنهاد بانک بین المللی عمران و توسعه. در مجلس هفدهم

پیشنهادهای مشترک انگلیس و امریکا در دو نوبت به ایران تسلیم گردید. بین پیشنهاد بانک بین المللی و نخستین پیشنهاد مشترک پنج ماه (فروردین - شهریور ۱۳۳۱) فاصله شد و بین اولین و دومین پیشنهاد مشترک چهار ماه (آبان - بهمن ۱۳۳۱).

دکتر مصدق با آن که سخن از اقتصاد بدون نفت نیز می گفت، ولی به خوبی می دانست که گره کور نفت را بایست به ترتیبی باز کند. از دعوت دکتر شاخت کارشناس آلمانی به ایران و مشورت با وی، و نیز از آمدن نمایندگان اقتصادی سازمان ملل متحد به تهران نتیجه ای حاصل نگردید. زیرا هر دو، حل مشکل نفت را تنها راه رفع بحران دانستند.

در مورد فروش احتمالی نفت به کشورهای پشت پردهٔ آهنین هم، هندرسن به مصدق گفته است که آنها

> مقدار قابل توجهی نفت از ایران نخواهند خرید، ولی ممکن است به خرید مقادیر محدودی دست بزنند تا امریکا مجبور شود بر حسب قانون جنگ (Battle Act) خود کمکهایی را هم که اکنون به ایران می کند موقوف سازد (موحد، ۲/ ۷۱۷-۷۱۸).

از طرف دیگر مسألهٔ وام اکزیم بانک هم به هنگامی که هندرسن در واشنگتن بود بار دیگر در دهم دسامبر مطرح گردید، بدین امید که گشایشی در کار ایران حاصل شود. ولی ایدن به محض اطلاع از این امر «برآشفت و گفت این اقدام افکار عمومی انگلستان را سخت خواهد رنجاند... ایدن مؤکداً خواستار شد که در موقعیت فعلی مطلقاً پولی در اختیار دولت ایران گذارده نشود» (موحد، ۲/ ۶۳۰-۶۳۱).

از طرف دیگر دکتر مصدق در فروش نفت حتی با ۵۰٪ تخفیف نیز توفیقی حاصل نکرد.

> شرکت ملی نفت از روزی که تأسیس شد درصدد برآمد که معاملاتی برای صدور نفت به خارج انجام دهد. هرچند قسمت اعظم تأسیسات نفت جنوب تعطیل شده بود ولی شرکت ملی می توانست با استفاده از وسایل خود و بدون کمک خارجی در حدود سالی هفت الی ده میلیون تن نفت استخراج و تصفیه کند و بنابراین برای پیدا کردن خریدار کوششهای فراوانی می نمود (روحانی، ۴۹۰).

بدین جهت دولت در سال ۱۳۳۰ آمادگی خود را برای فروش نفت با تخفیف تا میزان پنجاه درصد از بهای رسمی اعلام کرد. اما با مشکلاتی که شرکت نفت انگلیس و ایران در سر راه خریداران نفت ایران به وجود می آورد، در دورهٔ دکتر مصدق دولت توانست جمعاً ۱۱۸۶۰۰ تن نفت خام و مواد نفتی به شرکتهای ایتالیایی و ژاپنی بفروشد و بدین ترتیب

تخفیف ۵۰٪ هم مشکل ایران را حل نکرد (روحانی، ۴۹۱-۴۹۶).

از سوی دیگر، مصدق منتظر بود که با رأی دادگاه لاهه به نفع ایران، انگلستان برای ادامهٔ مذاکرات نفت پیش قدم شود، ولی انگلستان چنین نکرد. پس وی [در هفتهٔ اول مردادماه (روحانی، ۳۴۴)] به سراغ میدلتن [کاردار سفارت انگلیس] فرستاد و به او گفت که «اگر بریتانیا حاضر به کمکهای اقتصادی و مالی به ایران باشد او نیز حاضر خواهد بود که مسألهٔ غرامت را به داوری رجوع کند...» (موحد، ۲/۵۷۱).

در گزارش مورخ ۹ مرداد ۱۳۳۱ هندرسن که حاوی ارزیابیهای مشترک او و میدلتن از اوضاع ایران است سخن از یک کودتای نظامی می رود. میدلتن در تلگراف خود به وزارت خارجهٔ بریتانیا می نویسد: «اینک بیماری خود بزرگ بینی مصدق به مرز جنون نزدیک می شود... و چنین می نماید که هیچ چیز جز یک کودتا نمی تواند ایران را از افتادن در دست کمونیستها بازدارد». هر دو سفارتخانه از سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی برای این کار نام می برند ولی تأکید می کنند که «**کودتا باید بدون اطلاع شاه انجام شود**» (موحد، ۲/۵۷۶-۵۷۷).

در ضمن دکتر مصدق در یادداشت مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ که به سفارت انگلیس فرستاد از آن دولت خواست «... چهل و نه میلیون لیره ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در ترازنامهٔ سال ۱۹۵۰... به عنوان سهم ایران منظور داشته بود» و وجوه دیگر متعلق به ایران را که در بانکهای انگلیس موجود بود به ایران بپردازد (موحد، ۲/۵۷۹).

در ۵ شهریور سفیر امریکا همراه کاردار سفارت بریتانیا به دیدن مصدق رفتند و پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس را به او دادند. وی پیشنهاد مشترک ترومن و چرچیل را با عصبانیت پس داد و گفت «انتشار آن در رسانه های عمومی موجب خشم مردم خواهد شد و...» (موحد، ۲/ ۵۸۷). سفیران دو کشور در ۸ شهریور بار دیگر همان پیشنهاد را به مصدق تسلیم کردند و او گفت متن همان است که بود و هیچ تغییری در آن صورت نگرفته است (موحد، ۲/ ۵۹۰).

مصدق پیشنهاد متقابلی پس از تصویب هیأت وزیران تهیه می کند و گزارش آن را در جلسهٔ مورخ ۲۵ شهریور به مجلس می دهد. **البته مصدق خود به سبب کسالت در مجلس حاضر نمی شود** و باقر کاظمی نایب نخست وزیر گزارش ۱۸ صفحه ای او را در مجلس قراءت می کند. بحث در می گیرد رضوی به گونه ای با آن مخالفت می کند. حائری زاده نیز می گوید:

ما در تمام کمپانیهای فرعی و کمپانیهای تابعهٔ [شرکت نفت انگلیس و ایران] ذی سهم بودیم که

باید صدی شانزده از منافعشان را بدهند و طبق مقررات کمپانی اصلی با ما رفتار بکنند و در بدو تأسیس هم مقداری سهام مجانی به ملت ایران بدهند... ما طی آن قرارداد دارسی در نفت عراق سهیم بودیم، در نفت کویت سهیم بودیم، در تمام این کشتیهای نفت بَر این کمپانی که از عدد و حساب ما خارج است و اطلاع صحیحی نداریم در تمام اینها شریک و سهیم بودیم... جناب دکتر مصدق این جا دعاوی ما که میلیاردهاست تصریحاً کمتر در اطرافش صحبت کرده اند... ما هیچ نمی دانیم چرا باید قرارداد ۱۹۳۳ را مبنای رسیدگی محاسباتمان قرار بدهیم (موحد، ۲/ ۵۹۹- ۶۰۰).

در سالهای بعد نیز پرویز مینا به شرح به این موضوع پرداخته است (مینا، ۱۱-۱۲).

موحد می نویسد: «**مشکل کار این جا بود که مخالفان، همان استدلالهای دکتر مصدق را می گرفتند و علیه خود او به کار می بردند...**». به علاوه مجلس گفت «این گزارش به تصویب هیأت نظارت [هیأت مختلط نفت] نرسیده است...» (موحد، ۲/ ۶۰۰).

دکتر مصدق در دوم مهرماه «متن یادداشتی را که متضمن پاسخ رسمی به پیام مشترک ترومن و چرچیل، و همچنین پیشنهاد متقابل دولت ایران بود در اختیار هندرسن و میدلتن گذاشت...» (موحد، ۲/ ۶۰٤- ۶۰۵).

دکتر مصدق پس از دریافت پاسخ ایدن که پیشنهاد وی را «غیر منطقی و غیر قابل قبول خوانده بود...»، «بر آن شد که نظر خود را در مورد قطع روابط با انگلیس عملی سازد...». پس در یک سخنرانی رادیویی «اعلام کرد که دولت در قبال رویهٔ انگلستان مجبور به اتخاذ تصمیم مبنی بر قطع روابط سیاسی شده است» (موحد، ۲/ ۶۱۳- ۶۱۵).

۸ - دومین پیشنهاد مشترک انگلستان و امریکا

... نمایندگان جبههٔ ملی ضمن مذاکرات مجلس در اواخر دی ماه اظهار کردند که دکتر مصدق برای حل مسألهٔ نفت مشغول مذاکرات مهمی ست و موضوع را هشتاد درصد خاتمه یافته می داند. مقامات رسمی انگلیس و امریکا نیز در همان موقع اظهار می کردند که مذاکرات به مرحلهٔ نهایی رسیده است. اما زمینهٔ این اظهار امیدواریها معلوم نبود... و چنین شایع شده بود که راه حلی در نظر گرفته شده ولی اشکال تعیین غرامت همچنان باقی ست (روحانی، ۳۷۱).

در ۳۰ دی حکومت امریکا تغییر کرد و ایزنهاور جانشین ترومن شد. مصدق در ۱۹ دی ماه نامهٔ تهنیت آمیزی به ایزنهاور فرستاد و او نیز پاسخ مناسبی به آن داد. دالس وزیر خارجهٔ جدید امریکا به لندن رفت و با چرچیل و ایدن مذاکره کرد که نتیجهٔ آن به صورت طرح مشترک دو دولت در اول اسفند به دکتر مصدق تسلیم گردید. خبرگزاریهای خارجی

گزارش دادند که هر دو دولت آن را به صورت آخرین پیشنهاد به دولت ایران تسلیم کرده اند و چنانچه این پیشنهاد پذیرفته نشود مذاکرات دیگر تجدید نخواهد شد. دولت ایران نیز اعلام کرد «چنانچه اشکالی که در این طرح وجود دارد مرتفع نشود دولت یکباره از حل مسألهٔ نفت منصرف خواهد شد و به دنبال اقتصاد بدون نفت خواهد رفت...». اشکال دولت ایران مربوط به مسألهٔ غرامت بود که «شرکت سابق جبران خسارات از دست دادن کسب و کار یعنی عدم النفع را نیز از ایران مطالبه می کرد».

در ۱۶ اسفند وزرای امور خارجهٔ انگلستان و امریکا در لندن... اعلامیه ای به این مضمون صادر نمودند که طرح مزبور مورد حمایت کامل دولت امریکا و عادلانه ترین پیشنهاد است ... و تصریح این که هیچ گونه تغییری در مفاد طرح داده نخواهد شد.

دکتر مصدق شخصاً پیشنهاد را قابل قبول می دانست. اکثر مشاورانش نیز همین نظر را داشتند. ولی دو نفر از آنها عقیده داشتند که شرط مربوط به تعیین غرامت یک دام حقوقی ست....

مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ در طی یک سخنرانی رادیویی خطاب به ملت ایران رد پیشنهاد مشترک را به اطلاع همگان رسانید. دو روز بعد «سخنگوی وزارت امور خارجهٔ انگلیس اظهار نمود که تعبیراتی که دکتر مصدق دربارهٔ پیشنهاد اول اسفند نموده است هم با عبارات هم با روح پیشنهاد مباینت دارد...» (روحانی، ۳۷۱-۳۷۷).

روحانی با تکیه بر اطلاع شخصی خود می نویسد که:

... عصر روز ۱۸ اسفند دکتر مصدق، سهام السلطان بیات رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت کار نفت به خوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و این جانب (به عنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم... صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت: دیدید که اینها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند... سهام السلطان و این جانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همهٔ همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایت بخش می دانستند همان روز هیأتی مرکب از مهندس برخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی، و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچ گونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در یک مصاحبه اظهار کرد که اگر ایدن گفته است دولتهای انگلیس و امریکا در پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد ما هم در ردّ آنها پافشاری خواهیم کرد (روحانی، ۳۷۵).

در نتیجه اگر رد این پیشنهاد موجب افتخار برای کسی باشد در درجهٔ اول این افتخار نصیب دکتر شایگان و مشاور دیگری می شود که از نامش بیخبریم.

ناگفته نماند که زمینهٔ ذهنی دکتر مصدق - برای رد این پیشنهاد یا هر پیشنهاد دیگری دربارهٔ غرامت، به هر مبلغی و به هر ترتیبی - بر اساس مذاکراتی که وی قبلاً با جرج مک گی در امریکا کرده بود و آن را در شمارهٔ پیش نقل کردیم کاملاً آماده بوده است (موحد، ۱/ ۳۳٤).

از سوی دیگر پرداخت غرامت، به طور کلی حربه به دست مخالفان مصدق داد و آنان- به شیوهٔ خود دکتر مصدق در سالهای پیش - بر او تاختند. چنان که آیت الله کاشانی در مقام ریاست مجلس،

> پیشنهادهای مصدق را در باب غرامت مردود دانست: در این باره صراحةً باید بگویم... که ملت ایران مطابق منشور ملل متحد نفت خود را ملی کرده...، نه تنها دولت ایران نبایستی غرامتی بپردازد بلکه میلیونها لیره هم از انگلستان طلبکار می باشد (موحد، ۲/ ۷۰۹).

بدیهی ست اگر مصدق پیشنهاد مشترک را بر اساس رای صاحبنظران پذیرفته بود، بی تردید به «وجاهت ملی» او خدشه ای جبران ناپذیر وارد می شد و چنان که پیش از این به مک گی گفته بود، مردم می گفتند که او یا از انگلستان رشوه گرفته یا از انگلستان ترسیده است و در نتیجه موافقان خود را از دست می داد. مصدق در خاطراتش نیز به صراحت در این باب نوشته است:

> چنانچه با صلاحیت دیوان [لاهه] موافقت می شد و دیوان هم ما را فقط به پرداخت حداقل غرامت محکوم می کرد آن وقت معلوم می شد که عمال بیگانه چطور وصلهٔ خیانت به دامن امضاء کنندگان قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند (موحد، ۲/ ٦٤٨).

۹ـ رای سه تن از صاحبنظران ایرانی دربارهٔ ردّ دومین پیشنهاد مشترک

به رأی سه تن از صاحبنظران که حداقل دو تن از آنان از مدافعان دکتر مصدق هستند، توجه بفرمایید:

فؤاد روحانی:

> ... و البته بزرگترین مزیت این ترتیب این بود که تسلط ایران بر ادارهٔ صنعت نفت خود را قطعاً تأمین می کرد. علت تأسف از رد این پیشنهاد، گذشته از ادامهٔ وضع نا به سامان سیاسی و اقتصادی کشور این است که اولاً بالمآل باعث سقوط حکومت ملی گردید و ثانیاً امکان قرار گرفتن ادارهٔ صنعت نفت در دست دولت ایران از میان رفت. زیرا طبق قراردادی که بعد از رفع اختلاف منعقد

گردید (قرارداد کنسرسیوم)، ادارهٔ صنعت نفت به دست شرکتهای خارجی بزرگ افتاد (روحانی، ۳۸۰).

محمد علی موحد:

به نظر می رسد که موضع منفی مصدق در برابر پیشنهاد تجدید نظر شدهٔ بریتانیا - امریکا اشتباه بود. بنابراین پیشنهاد بریتانیا از کنترل ادارهٔ عملیات در ایران و انحصار فروش در خارج که همیشه بر آن اصرار می ورزید چشم می پوشید و این کارها در نهایت برعهدهٔ یک کنسرسیوم بین المللی گذاشته می شد که بریتانیا نیز در آن سهیم بود ولی صاحب امتیاز منحصر آن نبود. طرح تشکیل این کنسرسیوم با اعضای کارتل بین المللی نفت در میان گذاشته شده و به لحاظ قوانین ضدِ تراست امریکا مجوّز لازم از رئیس جمهور هم گرفته شده بود. در صورت قبول این پیشنهاد البته تصمیم دربارهٔ غرامت به داوری محول می شد. اما با حال و هوای آن ایام که اچسن خود غرامتی مقطوع کمتر از پانصد میلیون دلار را عادلانه می دانست گمان می رود دیوان لاهه حکمی که می داد در هر صورت کمتر از رقم غرامتی بود که بالاخره ایران را ناگزیر به تحمل آن کردند. دکتر مصدق می توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا - امریکا را، با توضیحاتی که در پیرامون آن داده شده بود، به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیاتی که پیامد ردِ آن بود مصون نگاهدارد (موحد، ۲/ ۶۷۲).

وی می افزاید که در این موضوع تردیدی وجود ندارد که

... بریتانیا از اول معتقد به کنارآمدن با مصدق نبود، آن مقدار هم که به لحاظ همگامی با امریکا در فرمول مشترک موافقت نموده بود از سرِ اکراه بود... امریکا هم که در اواخر ایام ترومن و اوایل دولت ایزنهاور هرچه زور داشت زده و با ناکامی مواجه گشته بود، اینک به این نتیجه رسیده بود که پرداخت بهای سنگینی که مصدق می خواست به هیچ وجه مقدور نخواهد بود. آنچه مصدق می خواست نه تنها به بهای فروپاشی جبههٔ جهان غرب در برابر کمونیسم تمام می شد بلکه ساختار امتیازات را در سرتاسر جهان متزلزل می ساخت (موحد، ۲/ ۷۱۵-۷۱۶).

موحد، با نقل نظر جرج مک گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا که نوشته است: «دکتر مصدق فرصتهایی را که با ملی شدن نفت به نفع کشور ایران فراهم شده بود از دست داد» یا «تقصیر خود ایران بود که در نتیجهٔ اشتباهها و ناتوانیها، درآمد نفت را در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ از دست داد و زیانهای سنگینی را متحمل شد...»، اظهار نظر کرده است که:

این تحلیل جرج مک گی از نظرگاه یک دولتمرد امریکایی ست. اما زیان ایران تنها این نبود که درآمد نفت را برای مدت کمابیش سه سال از دست داد. زیان واقعی آن بود که پس از تحمل سه

سال محاصره و پرداخت غرامت گزاف و نامنصفانه سرانجام ملزم به قبول همان فرمول پنجاه- پنجاه شد که در همهٔ کشورهای دیگر ملاک عمل بود... (موحد، ۲/ ۸۷۳-۸۷۴).

پرویز مینا:

متأسفانه به چند دلیل مصدق این پیشنهاد [دومین پیشنهاد مشترک] را نپذیرفت و به عقیدهٔ من بزرگترین خطایی که دولت مصدق کرد همین بود. چون اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می شد، رسیدن به هدف نهایی ملی شدن صنعت نفت بیست سال زودتر در ایران عملی می شد

وی می افزاید: در تصمیم گیریهای مصدق در مذاکرات نفتی سه تن فوق العاده مؤثر بودند: بازرگان، مهندس حسیبی، و دکتر شایگان که «کوچکترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند». مصدق به کسانی که در رشته های فنی کار می کردند مانند مهندس نفیسی، دکتر رضا فلاح، و اتحادیه که تحصیلکرده های بیرمنگام بودند آن اطمینانی را که به اطرافیان خود داشت، نداشت. تنها گاهی با فؤاد روحانی که «حقوقدان طراز اولی بود که به مسائل قراردادهای نفتی و مسائل حقوق بین المللی نفت احاطهٔ کامل داشت» تماس می گرفت. ولی روحانی تکنسین نبود (مینا، ۷-۱۰).

نظر مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی، و مهندس رضوی دربارهٔ مزایای دومین پیشنهاد مشترک پیش از این ذکر گردیده است (روحانی، ۳۷۵).

۱۰ ــ مصدق برای حل مسألهٔ نفت به هر دری می زند

دکتر مصدق، با آن که پس از رد دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا، چند بار سخن از اقتصاد بدون نفت به میان آورده بود، ولی چنان که پیش از این نیز گفته شد، خود به خوبی می دانست که کار اقتصاد بی نفت به جایی نمی رسد. پس می کوشید که به گونه ای معضل نفت را حل کند. بدین جهت وقتی ک. ب. راس (K. B. Ross) که قبلاً رئیس پالایشگاه آبادان بود، در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۳۲ نامه ای به وی نوشت و اظهار داشت نظریاتی در مسألهٔ نفت دارد، مصدق، فؤاد روحانی را برای ملاقات با او به بغداد فرستاد همراه پیامی دربارهٔ پیشنهادهای خود دربارهٔ غرامت. فؤاد روحانی می رود و گفتگو می کند، ولی راس سپس از ادامهٔ گفتگو خودداری می نماید. همزمان با پیشنهاد راس، کارشناس نفتی مشهور امریکایی والتر لوی (Walter Levy) نیز به توسط سفیر ایران در واشنگتن با مصدق تماس می گیرد و پیشنهاد قابل توجهی برای تعیین میزان غرامت طرح می کند. مصدق او را «به عنوان مهمان دولت ایران به تهران دعوت می کند». ولی این دعوت وقتی به لوی می رسد که «تصمیم به کودتا گرفته شده بود»، و وزارت خارجهٔ امریکا سفر او را

به ایران مصلحت نمی داند (موحد، ۸٦٤/۲-۸٦۸).

دکتر مصدق در چند جا در خاطرات خود - با تکیه بر این موضوع که «نفت متاعی نبود که همیشه دست ما بماند» - گفته است که اگر می ماند، می توانست مسألهٔ نفت را به دلخواه خود و مصلحت ایران حل کند: «ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور به صلاح مملکت تمام و کلیهٔ عواید نفت نصیب ملت ایران می شد».

موحد می نویسد:

> این مطالب را دکتر مصدق در مقام تأکید به گناه شاه در امضای دستخط عزل به قلم آورده است، اما رعایت انصاف را باید گفت که اولاً شاه صدور فرمان عزل را وقتی پذیرفت که کاملاً روشن بود که او بخواهد یا نخواهد امریکا و بریتانیا تصمیم قطعی به رهایی از دست مصدق گرفته اند و آن را به انجام خواهند رسانید....

به علاوه همان طوری که پیش از این گفته شد، شاه در ملاقات پنهانی خود با هندرسن در ۹ خرداد ۱۳۳۲ به وی گفته بود: «باید تمام راههای ممکن برای حل مسألهٔ نفت به دست مصدق آزموده شود، اگر چه...».

از سوی دیگر مصدق «در خاطرات خود، این طور وانمود می کند که تا آخرین روز، امید بلکه اطمینان خود را به حل مسألهٔ نفت از دست نداده بود...». موحد در این مورد نیز تصریح می کند که «در واقع چنین باوری به کلی غیر واقع بینانه بود...» (موحد، ۸٦۲/۲-۸٦٤).

۱۱- واقعهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱

سابقهٔ مسافرت شاه به خارج از کشور در نهم اسفند، به انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری پس از استعفای قوام بر می گردد. موحد می نویسد در یکی دو ماه اول پس از سی ام تیر که «... مصدق در اوج محبوبیت بود و سخنرانیها و اعلامیه های آیت الله کاشانی و بقایی و مکی که در خلال وقایع سی ام تیر به نام مصدق و به هواداری از او صورت گرفته بود، چندان کهنه نشده بود... مصدق که این حقیقت را در می یافت بر آن بود تا تنور داغ است عرصه را بر فتنه انگیزان تنگ گرداند...»، تا دولت با قدرت بتواند برنامه های خود را به موقع اجرا بگذارد. به نظر او یکی از این «فتنه انگیزان» مجلس شورای ملی بود و دیگری دربار. مصدق با گرفتن اختیارات شش ماهه و بعد یک ساله از مجلس شورای ملی عملاً مجلس را از فتنه انگیزی بازداشت. مبارزهٔ جدی با دخالتهای دربار از اول اسفند ۱۳۳۱ آغاز گردیده است. ولی مصدق پیش از این تاریخ نیز دستور داده بود «که دفاتر

مخصوص شاهپورها و شاهدختها را ببندند... و ملکهٔ مادر و اشرف را نیز به خارج ایران روانه ساخت و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او» منع کرد (موحد، ۵۶۲/۲)، و نیز «شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی ممنوع کرد» (عسگری، ۸۴).

حسیبی در یادداشت اول اسفند نوشته است: «دکتر برای روز سه شنبه قصد یک اعلامیه دارد که بگوید دربار مانع کارهای من است و من می روم. دکتر فاطمی عقیده اش این بود که بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت بشود...» (موحد، ۶۷۵/۲-۶۷۶). برای رفع مشکل، هیأت هفت نفری نمایندگان مجلس شورا با علا ملاقات می کنند. به عقیدهٔ آنان... «راه حل اساسی تغییرات اشخاص دربار و گرفتن پول املاک، شش میلیون بودجهٔ دولت، عواید املاک قدس رضوی از دست شاه است... شاه فقط فرمانده کل قوا در حال جنگ است و بایستی اختیارات شاه در نظام از بین برود» (موحد، ۶۷۷/۲). صفایی نیز می نویسد که دکتر مصدق چون شاه را مقام تشریفاتی و غیر مسؤول می دانست، فرماندهی کل قوا را حق نخست وزیر می دانست (صفایی، ۲۵۸).

مصدق از دربار نماینده ای می خواهد تا نظریات خود را اظهار کند. جلسه با حضور نمایندهٔ دربار - برادر ناتنی مصدق [حشمت الدوله والاتبار] - و سه تن نمایندگان مجلس تشکیل می شود، و مصدق می گوید «می خواهدروز ۲۴ فوریه استعفا دهد و به مردم خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و دربار از ادای وظایف خود بازمانده است...». «شاه از علا خواسته بود که پا درمیانی کند». علا روز دوم اسفند نزد مصدق می رود و در برابر اعتراضات مصدق دربارهٔ تحریکات شاه می گوید «که شاه همواره با نظر مخالفان مصدق برای برکنار ساختن او مخالفت ورزیده است...» (موحد، ۶۷۵/۲-۶۷۹).

علا به هندرسن گفت شاه خواسته است که این ماجرا به طور محرمانه با وی در میان گذاشته شود: شاه توسط علا به دکتر مصدق هم پیغام داده است که حاضر به ترک کشور است و می تواند در خارج بماند تا مصدق کار نفت را به سامان برساند اما مصدق با رفتن شاه مخالفت نموده...». «در هر حال شاه بر آن است که هر گاه مصدق تهدید خود را [در مورد استعفا] عملی سازد، با صدور یک اعلامیهٔ رسمی به آگاهی همگان برساند که همچنان از نخست وزیر پشتیبانی می کند...» (موحد، ۶۷۹/۲).

هفت نمایندهٔ منتخب مجلس... چند بار با علا و مصدق و شاه دیدار داشته اند، معتقدند که شاه باید اولاً افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس دستور از نخست وزیر خواهند گرفت. ثانیاً

باید دشمنان مصدق را به دربار راه ندهد و از ملاقات با آنان خودداری نماید* و ثالثاً از تقسیم اراضی سلطنتی در میان رعایا دست باز دارد...، شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اول و دوم را به کار خواهد بست...، برداشت او [علا] این بود که اختلاف میان شاه و نخست وزیر بدین گونه مرتفع گشته است. اما کاشانی و مکی و بقایی از این جریان خشنود نبوده اند. حتی مکی بعد از ظهر روز ۲۴ فوریه به علا تلفن کرده و از او خواسته است که شاه را از مصالحه با مصدق بازدارد و تأکید کرده است که اگر مصدق بخواهد در مجلس به شاه حمله کند اکثریت مجلس به هواداری شاه برخواهند خاست (موحد، ۲/ ۶۷۹-۶۸۲).

– شب بعد علا به دیدن هندرسن می رود و این مطلب را به صورت محرمانه به وی می گوید که:

مصدق در ملاقات دیروز خود با شاه گفته بود که شاید بهتر باشد شاه مدتی در خارج از کشور بماند تا اوضاع آرام گیرد. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نموده و پرسیده بود کی می تواند از کشور خارج شود؟ مصدق گفته بود همین شنبه ۲۸ فوریه (۹ اسفندماه ۱۳۳۱).

شاه امروز صبح ۶ اسفند به علا گفته است اعصابش چنان خراب است که نمی تواند تا ۲۸ فوریه در تهران بماند و می خواهد صبح ۷ اسفند با اتومبیل روانهٔ بغداد شود و پس از زیارت مشاهد مشرّفه کربلا و نجف به اروپا برود... نخست وزیر هم به علا گفته بود که بهتر است شاه همین فردا راه بیفتد. اما اینک بر اثر اصرار علا قانع شده است که حرکت شاه تا شنبه به تأخیر بیفتد.

علا به هندرسن گفته است:

شاه... ساعت ۵ همراه ملکه و دو نفر خادم و چندتن محافظ به سوی بغداد حرکت خواهد کرد. قراگوزلو رئیس تشریفات دربار نیز با زن خود در اول مارس به وسیلهٔ هواپیما به بغداد خواهد رفت تا به شاه ملحق شود (موحد، ۲/ ۶۷۹-۶۸۳).

خبر سفر شاه در صبح شنبهٔ نهم اسفند پخش شد. آیت الله کاشانی جلسهٔ غیر علنی مجلس را تشکیل داد. «نامهٔ کاشانی که اعلیحضرت تشریف نبرند خوانده شد...، قرار شد هیأت رئیسه نامه را ببرند». در بازگشت گفتند که: «اعلیحضرت رفتن را لازم دانستند...».

آرامش تهران به هم می خورد. خبرنگار کیهان نوشته است:

* ناگفته نماند که مصدق پیش از نخست وزیری، این حق مسلّم را برای شاه قائل بود که مخالفان دولتهای وقت را بپذیرد و حتی معترضان بتوانند به آزادی در خانهٔ شاه متحصن شوند و از شاه بخواهند که دولت را از تجاوز به حقوق مردم باز دارد و چنان که پیش از این گفته شد در ۲۲ مهر ۱۳۲۸ وی همراه دویست تن به عنوان نبودن آزادی انتخابات دورهٔ شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کرد و طی نامه ای به شاه نوشت «... برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجأ و پناهگاهی نیست... از پیشگاه همایونی استدعا دارند... بذل عنایت فرمایند که حقوق از دست رفتهٔ مردم به آنها بازگردد...» (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹، ص ۱۴۵-۱۴۶).

تا نزدیک ظهر کلیهٔ دکاکین تعطیل شد. به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند... عده ای با صدای بلند گریه می کردند. آیت الله را به روی دست از اتاق خارج کردند... عده ای در بازار فریاد می زدند بجنبید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت... (موحد، ۲/ ۶۸۳-۶۸۵).

مصدق مقارن ظهر روز شنبهٔ نهم اسفند، برای تودیع با شاه وارد کاخ می شود. شاه به وی می گوید «هیأت رئیسهٔ مجلس آمده اند از حرکت من ممانعت کنند که به عرض رسانیدم کار صحیحی کرده اند. خوب است به عرض هیأت توجه فرموده از این مسافرت صرف نظر فرمایند...». بعد مصدق و وزرا شرفیاب می شوند. شاه مطالبی در لزوم این مسافرت می گوید و مصدق آرزوی همه را برای سلامت و مراجعت شاه به عرض می رساند... (موحد، ۲/ ۶۸۸-۶۸۹). در این هنگام مصدق برای ملاقات با هندرسن - به تقاضای او - از کاخ خارج می شود و با سر و صدای جمعیت در خیابان مواجه می گردد.

دربارهٔ این تظاهرات مصدق نوشته است «ظاهراً آن روز دو پیام یکی از سوی آیت الله کاشانی و وکلای مخالف دولت و دیگری از سوی افسران ارشد و ناراضی ارتش برای شاه فرستاده شد» (موحد، ۲/ ۶۸۶). به علاوه مصدق می گوید:

آن روز نقشه ای برای قتل او ترتیب داده شده بود. عده ای اوباش و مزدور را همراه عده ای از افسران بازنشستهٔ ناراضی به در کاخ کشانیده بودند و قرار بود که سفیر امریکا با تقاضای ملاقات فوری، او را به خروج از کاخ وادارد و اوباشی که در جلو کاخ گرد آمده بودند کار او را بسازند...(موحد، ۲/ ۶۸۷).

مکی می نویسد در آن روز «... هیچ کس کاری به او نداشت. البته او در سخنرانی خود این مطلب را می گوید، ولی ثریا او را نجات می دهد» (مکی، ۲۰۹؛ اسفندیاری بختیاری، ۱۵۹-۱۶۰).

ولی دکتر مصدق می گوید در آن لحظه های بحرانی، این «آقای امیر صادقی شوفر اعلیحضرت» بود که ترتیب بیرون رفتن مرا از کاخ، از دری که به چهارراه حشمت الدوله باز می شود داد (خاطرات، ۲۶۵).

موحد می نویسد: «شاید سوء ظن مصدق در این باب که توطئه ای برای قتل او بوده است درست نباشد، لیکن... نقشهٔ توطئه کنندگان هم، اگر نه امحای فیزیکی، دست کم امحای حیثیت و خوار و بی مقدار کردن مصدق بود تا او را به استعفا و کنار رفتن از صحنه وادارند» (موحد، ۲/ ۶۹۰).

دربارهٔ گروهی که در روز نهم اسفند در برابر کاخ شاه جمع شده بودند گزارش روزنامهٔ شاهد بدین قرار است:

... ساعت از ۱۴ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گرد آمده و شماری کفن پوش هم درمیان آنان دیده می شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشا پیش آنان بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیت بازاری، افراد وابسته به حزب زحمتکشان که خود بقایی رهبر حزب پیشا پیش آنان بود و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه چون امیراحمدی و شاه بختی و گرزن و گیلانشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج همراه سرگرد خسروانی مدیر باشگاه در جلو کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می شدند. در پیشا پیش آنان خانمی جوان به نام ملکهٔ اعتضادی در اتومبیل روباز ایستاده و با میکروفنی که در دست داشت پیام می فرستاد و به طرفداری شاه شعار می داد و فریاد می زد: شاه نباید کشور را ترک کند (صفایی، ۲۴۷).

ولی دکتر مصدق از افرادی که در روز نهم اسفند در برابر کاخ شاه جمع شده بودند با این عبارات یاد کرده است: «عده ای اوباش و مزدور را همراه عده ای از افسران بازنشسته به در کاخ کشانیده بودند»، «گروهی از عمال بریتانیا و دیگران» (موحد، ۲/ ۶۸۷)، «عده ای رجاله»، و «علماء روز نُه اسفند» (خاطرات، ۱۸۵).

روایت هندرسن چنین است که در حین مراجعت او جیپهای پر از سربازان به سوی خانهٔ مصدق در حرکت بودند. تظاهرکنندکان با جیپ به درِ خانهٔ مصدق کوبیده و بر محافظین خانه غلبه جسته بودند. مصدق با پیژامه در بالکن خانه آمده بود تا جماعت را آرام سازد، ولی با هو و جنجال آنان مواجه شده بود. آن گاه وی به علا تلفن کرده تعدادی سرباز اضافی از افراد گارد برای مقابله با تحریکات عمال بریتانیا خواسته بود و سرانجام با همان پیژامه از دیوار پشت خانه بالا رفته و همراه فاطمی با اتومبیل به سوی مقصد نامعلومی حرکت کرده بود. در ساعت ۵ بعد از ظهر هنوز هزاران نفر در اطراف خانهٔ مصدق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ با جماعت سخن گفته و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرده بود (موحد، ۲/ ۶۸۸-۶۹۱).

دکتر بقایی در جلسهٔ پنجم خرداد ۱۳۳۲ مجلس به تفصیل دربارهٔ رویداد نهم اسفند سخن گفت وآشکارا آن را یک توطئه برای تغییر رژیم دانست (صفایی، ۲۴۸، به نقل از: مذاکرات مجلس شورای ملی، درهٔ هفدهم).

ماجرای سفر شاه در نهم اسفند چنان که باید روشن نیست. زیرا شاه در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته است که «مصدق به من توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم»

(خاطرات، ۳۷۶). ولی مصدق در پیام رادیویی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ خود گفته است که:

> در شرفیابی چهار ساعته... نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده ای به دربار رفت و آمد کنند و... در جامعه سوء تفاهماتی حاصل گردد. بنا براین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است که مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند... بفرمایند... مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید به قدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای این که کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد....

علا در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفته است درست است که «تصمیم به سفر ابتکار خود شاه بوده است»، اما چند روز پیش از آن که شاهنشاه عزم سفر فرمایند، سه نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در کاخ اختصاصی در ضمن مذاکرات» به من گفتند: «اگر اعلیحضرت به مسافرت کوتاهی تشریف ببرند نگرانیها خود به خود منتفی خواهد شد». ولی روز بعد فراکسیون نهضت ملی سخنان علا را تکذیب کرد (موحد، ۲/۷۳۱-۷۳۲).

شاه نیز نوشته است:

> جالب توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا می دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من می شوند. از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز کشور عراق و بیروت به طور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد (مأموریت برای وطنم، ۱۷۵-۱۷۶).

مصدق در پاسخ به نوشتهٔ شاه می نویسد:

> در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده ام چون که مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم... **اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم، اگرغیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود می بایست بی سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل می نمود عکس العملی نداشت چون که کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود...** (خاطرات، ۱۸۸).*

۱۲ـ از نوروز ۱۳۳۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

برای پایان دادن به این بحث، به ذکر اهم وقایع این دوره اکتفا می کند:

* درضمن به یاد داشته باشیم که وقتی سردار سپه به پادشاهی برگزیده شد، به دستور وی محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه را، سرهنگ گلشائیان و سرهنگ احمدزاویه، شبانه با اتومبیل از تهران به کرمانشاه و مرز عراق بردند (بهبودی، ۲۵۴-۲۵۵).

– در سلام نوروز ۱۳۳۲، **دکتر مصدق** – بر خلاف سال پیش – **به عذر کسالت شرکت نکرد**. اما اجتماع روحانیون در این مراسم بیش از سنوات پیش بود (موحد، ۲/ ۷۱۱–۷۱۲).

– آیت الله کاشانی در مصاحبه با نمایندهٔ مجلهٔ المصور چاپ قاهره گفت: «... مسافرت شاه با آن وضع [در نهم اسفند] که دکتر مصدق میل داشت، موجب فتنه و فساد در ایران می شد... به این جهت مانع از مسافرت شاه شدم» (موحد، ۲/ ۷۱۳–۷۱۴).

– در ۲۲ فروردین آیت الله بهبهانی به دیدن دکتر مصدق رفت و از وی خواست به ملاقات شاه برود و هر دو بکوشند تا مسائل خود را از طریق تفاهم حل کنند (موحد، ۲/ ۷۱۴).

– هندرسن در گزارش ۱۴ مارس:

شاه به رغم اصرار هواداران خود هنوز مصلحت نمی داند که آشکارا با دکتر مصدق درافتد و منتظر نشسته است تا او حرمت و اعتباری را که... در چشم مردم دارد از دست بدهد. روز به روز روشنتر می گردد که دکتر مصدق نخواهد توانست کشور را از ورطه ای که در آن کشانده است برهاند. مصدق با همه انتقادهایی که در گذشته از دیکتاتوری کرده حالا ناگزیر است که به روش دیکتاتورمآبانه متوسل گردد... (موحد، ۲/ ۷۱۷).

– علا به هندرسن در ۲۹ مارس:

شکاف میان مصدق و شاه عمیقتر شده و مصدق به فعالیت علنی بر ضد شاه برخاسته است. او کسانی را از تهران به شهرستانها فرستاده است تا مردم را بر ضد شاه بشورانند... (موحد، ۲/ ۷۱۹).

– علا صریحاً به [سرلشکر] زاهدی گفته است که شاه حاضر به هیچ اقدامی برخلاف قانون اساسی نیست و نمی خواهد در هیچ عمل کودتا شرکت کند... (موحد، ۲/ ۷۱۹).

– در گزارش مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۳۲ هندرسن: شاه به علا «گفته است که به هیچ وجه حاضر نیست مصدق را برکنار سازد مگر آن که مجلس به او رای عدم اعتماد دهد» (موحد، ۲/ ۷۲۲).

– پس از نهم اسفند ۱۳۳۱، اختلاف مصدق و دربار بالا گرفت و «هر یک از دو طرف به اصول مختلفی از متمم قانون اساسی استناد می کردند. هواداران شاه معتقد بودند: اصل ۵۰ و ۵۱ در مورد اختیارات شاه صراحت دارد، ولی مصدق می گفت در برابر اصل ۵۰، اصل ۴۵ تصریح می کند که «کلیهٔ فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسؤول رسیده باشد». برای رفع مشکل در جلسهٔ ۱۴ اسفند

مجلس شورا یک هیأت هشت نفری انتخاب شدند تا موضوع را بررسی کنند. گزارش این هیأت را، هم شاه پذیرفت و هم دولت مصدق (موحد، ۲/ ۷۲۵–۷۲۸).

– فراکسیون آزادی به رهبری حائری زاده برای جلوگیری از تصویب گزارش هیأت هشت نفری به عنوان نداشتن امنیت از شهر خارج شدند (موحد، ۲/ ۷۲۶).

– مصدق می خواست با تصویب گزارش این کمیسیون «به فرماندهان ارتش تفهیم کند که در انجام وظایف خود باید نه به شاه بلکه به دولت گوش دارند...» (موحد، ۲/ ۷۲۹).

– ۲۳ فروردین مصدق به نمایندگان منفرد مجلس گفت اگر گزارش هیأت هشت نفری تصویب نشود کناره گیری خواهد کرد.

– اصرار مصدق بر لزوم تصویب این گزارش «که به معنی تفسیر رسمی برخی از اصول قانون اساسی از سوی مجلس بود، مخالفان را به چاره جویی واداشت». بقایی و حائری زاده امضای خود را از ذیل گزارش هشت نفری پس گرفتند «و گفتند تصویب گزارش به صورت فعلی به منزلهٔ محکوم شناختن شاه خواهد بود. اگر **دکتر مصدق تصویب گزارش را می خواهد باید از اختیاراتی که گرفته است صرف نظر کند**» (موحد، ۲/ ۷۲۹).

– با تمام کوشش هواداران مصدق در مجلس، مادهٔ واحدهٔ مربوط به این گزارش به تصویب نرسید (موحد، ۲/ ۷۲۹).

– در ۲۷ فروردین که علا آن را روز سرنوشت سازی خوانده بود، در آبادان تعطیل عمومی بود و در میتینگهای صبح و شام به طرفداری دولت، سخنرانان تقاضا کردند که گزارش هیأت هشت نفری به تصویب برسد. شعار جمعیت این بود: «شاه باید سلطنت کند و مصدق نیز حکومت را برای برچیدن بساط استعمار در دست داشته باشد». در تهران و چند شهر دیگر نیز تظاهراتی شد. در شیراز مخالفان وارد معرکه شدند و از جمله مرکز حزب ایران و ادارهٔ اصل چهار غارت شد. رئیس و پنج نفر از افسران ارشد شهربانی و ده نفر از پاسبانان مضروب و مجروح گشتند. آن گاه در شیراز حکومت نظامی اعلام شد (موحد، ۲/ ۷۲۴–۷۲۶).

– مصدق کوشید تا علا از وزارت دربار برکنار شود. «برخی از نمایندگان مانند مکی بر آن بودند که انتخاب وزیر دربار از حقوق شخص شاه است...». علا در روز اول اردیبهشت استعفا داد و ابوالقاسم امینی به کفالت وزارت دربار تعیین شد (موحد، ۲/ ۷۳۰–۷۳۲).

– روز اول اردیبهشت سرلشکر افشارطوس رئیس شهربانی ربوده شد. جنازهٔ وی در ۶

اردیبهشت میان کوههای لشکرک در شمال تهران پیدا شد (موحد، ۲/ ۷۳۳). در اعلامیهٔ فرمانداری نظامی مورخ ۱۲ اردیبهشت، از ۱۳ تن به عنوان عاملین آن جنایت فجیع نام برده شده بود. در بین آنها نام سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه، سرگرد بلوچ قرایی و سروان افشار قاسملو ذکر شده بود (بلوچ و افشار هر دو از افسران بازنشسته بودند) با ذکر این موضوع که قرار بوده است دو تن دیگر نیز ربوده شوند و با سقوط کابینهٔ مصدق، «دولت دیگری به نخست وزیری دکتر مظفر بقایی تشکیل گردد... تصمیم نهایی راجع به کشتن افشار طوس هم در منزل دکتر بقایی و با مصلحت دید او گرفته شده بود...». دکتر بقایی اعلام کرد که خطیبی صاحبِ خانه ای را که افشار طوس در خیابان خانقاه به آن جا رفته بوده است «شکنجه کرده اند و آثار آن در بدنش موجود است و اعترافاتی که از متهمان گرفته شده برای رهایی از شکنجه بوده است».

– حسیبی در یادداشت مورخ ۱۶ اردیبهشت خود از قول مکی آورده است: «با شکنجه از حسین خطیبی اقرار گرفته اند که بقایی در ربودن افشارطوس وارد بوده است».

– موضوع مهم آن است که «دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر خود تلویحاً وقوع «سوء جریانی» در مرحلهٔ بازجویی از این متهمان را قبول داشت» (موحد، ۲/ ۷۳۴–۷۳۷).

– ۱۳ اردیبهشت بازپرس نظامی، سرلشکر زاهدی را احضار کرد. زاهدی همراه مصطفی کاشانی و قنات آبادی و بقایی در مجلس متحصن شد. «**تحصن زاهدی در مجلس، او را به مرکز توجه مخالفان دولت تبدیل کرد...**» (موحد، ۲/ ۷۳۷).

– در ۱۹ اردیبهشت به منظور رفع اختلاف میان دولت و دربار فرمانی به امضای شاه رسید «که به موجب آن کلیهٔ املاک سلطنتی به دولت انتقال یافت...» (موحد، ۲/ ۷۳۳).

– ۲۴ اردیبهشت وزیر دادگستری طی نامه ای خطاب به رئیس مجلس تقاضای سلب مصونیت پارلمانی از دکتر بقایی کرد (موحد، ۲/ ۷۳۸).

– دکتر مصدق دو بار، در ۳۰ فروردین و ٤ اردیبهشت، دکتر فاطمی را نزد شاه فرستاد و آن گاه فاطمی در ٦ اردیبهشت مضمون گفتگوها را با هندرس در میان گذاشت. فاطمی در ملاقات اول به شاه گفته بود که

> او در طی دوازده سال سلطنت همواره با دخالتهای خود مانع کار دولتها بوده است و اینک باید روش خود را ترک کند... اگر شاه بخواهد با مصدق درافتد... عاقبت ناگواری در انتظارش خواهد بود. اگر کودتایی رخ دهد به پیروزی نهضت ملی خواهد انجامید و شاه یکباره از صحنه بیرون

رانده خواهد شد... شاه باید به بودجه ای که از سوی دولت تعیین می شود قناعت کند.

به روایت دکتر فاطمی «شاه تحت تأثیر این حرفها قرار گرفته و قول همکاری و سازگاری داده بود. در ملاقات دوم هم شاه گفته بود که رهبری کشور با مصدق است...» (موحد، ۲/ ۷۳۹).

- مکی می گوید:

دکتر مصدق می خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ۱۳۳۱ اکبر میرزای صارم الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچه های محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه ملاقات کند. دکتر صحت که طبیب مخصوص محمد حسن میرزا بود گفت بچه های محمد حسن میرزا قبول نکردند... (مکی، ۱/ ۱۹۱).

- مکی در جای دیگر می گوید:

شاه به من گفت با حذف دو میلیون بودجهٔ دربار، من امسال ناچار شده ام در نوروز به جای یک پهلوی که هر سال به کارکنان دربار عیدی می داده ام، نیم پهلوی بدهم، آن هم از راه فروش «کادوهایی که برای عروسی به من داده اند...». وی می افزاید «وقتی برگشتم نزد مصدق به او گفتم: آقای دکتر مصدق! این شخص تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هرچه گفتید انجام داده، حالا چرا بودجهٔ دربار را زدید؟... کاری نکنید که برود و با خارجیها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند، گفت: **آن کسی که بتواند کودتا کند من با لگد او را بیرون می کنم**». همین مطلب را به دکتر معظمی و همین طور به ذکایی و یکی از وکلای دورهٔ چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا، احمد شاه پنج رئیس الوزراء را عوض کرد... این که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید مسلّم بدانید که شما هم به سرنوشت رومانوفها دچار خواهید شد. خلاصه مصدق این قدر مغرور بود» (مکی، ۱/ ۱۹۶- ۱۹۷).

- در گزارش ۸ مه هندرسن:

... در نتیجهٔ حوادث اخیر هم موقعیت مصدق و هم موقعیت دربار سخت ضعیف و متزلزل گشته است... بسیاری از عناصر اصلی جبههٔ ملی به مخالفت علنی یا مخفیانه از مصدق گراییده اند... اینک بیشترین اتکای مصدق به نیروهای امنیتی ست که او خود به من می گفت اعتماد به آنها ندارد... (موحد، ۲/ ۷۴۰).

- ۲۹ اردیبهشت در جلوی کاخ دادگستری دو نفر از مستشاران نظامی امریکایی مورد حمله واقع شدند و کتک خوردند... (موحد، ۲/ ۷۴۳).

- شاه که دایماً به سرنوشت پدر می اندیشید و هرگز از تشویش نقشه های پنهانی انگلیس دربارهٔ خود نمی آسود... سخت دلواپس آن بود که از موقعیت خود در موج خیز حوادث اطمینان حاصل

کند... پس در ۱۷ ماه مه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲) پیامی به هندرسن فرستاد و گفت که مایل است او پیش از رفتن به واشنگتن وضع را روشن گرداند و نظر صریح بریتانیا را دربارهٔ او معلوم کند. پیام شاه از سوی هندرسن به وزارت خارجهٔ امریکا فرستاده شد «و سفارت بریتانیا در واشنگتن در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۵۳ این پاسخ را از سوی وینستون چرچیل دریافت کرد:

«شما می توانید به وزارت خارجهٔ امریکا قطعاً اطلاع دهید که اگرچه بریتانیا دخالتی در سیاستهای ایران نمی کند، اما بسیار متأسف خواهد بود اگر شاه اقتدارات خود را از دست بدهد یا از مقام خود برکنار شود و یا از ایران اخراج گردد».«در تاریخ ۳۰ ماه مه (۹ خرداد) هندرسن به دیدن شاه رفت... هندرسن نخست پیام چرچیل را به شاه رسانید. شاه تشکر کرد و گفت...»* (موحد، ۲/۷٤٤-۷٤۵).

– ٦ خرداد: هندرسن نظر صریح شاه را در مورد زاهدی پرسید.

شاه پاسخ داد که زاهدی مردی داهی نیست (not intellectual giant)، مع ذلک نخست وزیری او به سه شرط قابل قبول خواهد بود. «**اول آن که از طریق قانونی و پارلمانی به این مقام منصوب گردد...** (موحد، ۲/۷٤۵).

– شاه به هندرسن:

اگر مشکل نفت به دست مصدق حل شود آسانتر خواهد بود. به نظر او باید تمام راههای ممکن برای حل مسأله به دست مصدق آزموده شود، اگرچه این امر مستلزم تمدید حکومت وی باشد (موحد، ۲/۷٤٦).

– هندرسن از این که مصدق رای خود را در مسایل مطروحه تغییر می دهد شکایت می کند (موحد، ۲/٦٦۷ و..).

– در جلسهٔ ۱۰ تیر مجلس، دکتر معظمی نامزد هواداران دولت به جای آیت الله کاشانی به ریاست مجلس برگزیده شد، و این امر تنش تازه ای به وجود آورد.

* در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، هر گاه انگلستان و امریکا مسألهٔ کودتا را با شاه در میان می نهادند و از کاندیداهای خود سید ضیاء الدین طباطبایی و قوام السلطنه نام می بردند، شاه با توجه به رفتار انگلستان با پدرش و تبعید او به آفریقا و نیز مخالفت آن دولت با پادشاهی خودش در شهریور ۱۳۲۰، این موضوع را از نظر دور نمی داشت که شاید انگلستان با کاندیدا کردن سیاستمداران استخوانداری چون آن دو تن در صدد است او را نیز چون پدر از صحنه دور سازد. سرلشکر زاهدی نیز از آغاز روی کار آمدن رضاشاه افسری سرشناس بود. او دارای نشان ذوالفقار بود. پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و به هنگامی که فرماندهی لشکر اصفهان را به عهده داشت از سوی نیروهای اشغالگر انگلیسی به اتهام قیام نظامی علیه متفقین بازداشت و با هواپیما به فلسطین منتقل گردید و قریب سه سال در آن جا زندانی بود...، به طور کلی زاهدی امیری بود کاملاً متفاوت با دیگر امیران ارتش ایران. با این سوابق، البته شاه او را نیز چون آن دو تن، برای خود خطرناک می دانست.

- «علی زهری که نزدیکترین دوست دکتر بقایی بود **دولت مصدق را به اتهام شکنجه و زجر و آزار متهمان قتل افشار طوس استیضاح کرد**» (موحد، ۲/ ۷۵۰).

- **آیت الله کاشانی در ۱۵ تیر در اعلامیه ای دکتر مصدق را «صیاد آزادی ایران» خواند** که می کوشد مملکت را به حال قبل از مشروطیت برگرداند «ولی من به شما مردم به خلاف آن یاغیِ طاغی که در کشور مشروطهٔ ایران به خیال خداوندگاری افتاده است می گویم: مشروطیت ایران هرگز نخواهد مرد» (موحد، ۲/ ۷۱۱).

- دکتر بقایی و علی زهری از ۲۵ تیرماه در مجلس بست نشستند (موحد، ۲/ ۷۵٦).

- در ۲۸ تیرماه اعلام شد که ۵۳ نفر از امریکاییان که در سفارت یا اصل چهار خدمت می کردند ایران را ترک گفتند... معلوم بود که امریکا در فکر تخلیهٔ اتباع خود است... در ۳۱ تیر وابستهٔ سیاسی سفارت امریکا به عنوان مشورت با هندرسن به اروپا فراخوانده شد (موحد، ۲/ ۷۵٦).

- سرلشکر زاهدی که در مجلس متحصن بود آن جا را ترک کرد، اما بقایی و زهری از ترک تحصن خودداری نمودند... (موحد، ۲/ ۷۵۷).

- «دکتر مصدق با استناد به قانون اختیارات روز سی تیر را تعطیل رسمی اعلام کرد و ساعت ۹ بعد از ظهر روز ۲۹ تیرماه به آن مناسبت سخنرانی کرد...» وی «به مزار شهدای ۳۰ تیر رفت و تاج گلی نثار کرد» (موحد، ۲/ ۷۵۷).

- وزارت دربار در ۱۹ [ظاهراً: ۲۹] تیرماه در اعلامیه ای، ضمن اشاره به این که «فداکاری شهدای سی ام تیر برای همیشه در تاریخ ایران جاویدان خواهد بود»، مراتب تأثر و تألم خاطر مبارک شاهانه را به بازماندگان شهدای این روز ابلاغ کرد...».

- پیش از ظهر روز سی ام تیر ۱۳۳۲ جمعیتهای طرفدار دولت در میدان بهارستان گرد آمدند و سخنرانیها کردند و بعد از ظهر آن روز دسته های چپ. تظاهرات بعد از ظهر «قوّت و شکوه و انسجام و نظم توده ای ها را در برابر گروههای پراکنده و نا به سامان دیگر فاش ساخت... برخی از صمیمی ترین هواداران مصدق را نیز دچار تشویش کرد». خلیل ملکی به دکتر سنجابی گفت: «... آقا دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده ایها امروز آبروی ما را بردند. این آقای دکتر مصدق می خواهد با ما چه کار کند؟». وی به مصدق نیز گفت: «... چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را این همه به رخ ملت می کشید و این مردم را متوحش می کنید. حرف او خیلی رُک و تند بود...» (موحد، ۲/ ۷۵۷-۷۵۹).

۱۳ ــ انحلال مجلس با رفراندوم

- در این اوضاع و احوال، مصدق به فکر انحلال مجلس افتاد به دو دلیل: مکی

به عضویت هیات نظارت اندوختهٔ اسکناس از سوی مجلس «برگزیده شده بود. مصدق به علت نبودن عواید نفت، با چاپ محرمانهٔ سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی» دست زده بود و می ترسید مکی آن راز را برملا سازد. دیگر آن که مصدق می دانست در مجلس اکثریت ندارد و اگر کار به استیضاح برسد، با رای منفی مواجه خواهد شد. مصدق می نویسد:

> دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار می بایست یکی را انتخاب کند: ۱- برای عرض جواب به مجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود دولت را ساقط کند که این کار بر خلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می رفت...»؛ ۲- دولت به مجلس نرود... نظر به این که چنین عملی با رویهٔ قانونی من مخالف بود، بقا و سقوط دولت خود را تابع رای ملت [رفراندوم] یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم.

- اما رفراندوم در ایران سابقه نداشت و بدین جهت برخی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آن را نمی پسندیدند. «حسیبی در یادداشت مورخ ۱۹ تیرماه از پارسا و معظمی و سنجابی نام می برد که با رفراندوم مخالف بودند». در ۲۰ تیر حسیبی با نقوی نزد مصدق می روند و او را از رفراندوم برحذر می دارند (موحد، ۲/۷۵۴-۷۵۵).

از دکتر غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی، و دکتر شایگان، نیز به عنوان مخالفان رفراندوم نام برده شده است. دکتر صدیقی می گوید: شاه در غیاب مجلس، وی را از نخست وزیری برکنار خواهد کرد. مصدق در پاسخ گفت که «جرأتش را ندارد». خلیل ملکی به مصدق گفت: «این راهی که شما می روید به جهنم ختم می شود ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد». مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی به وی می گوید: «معلوم می شود جناب عالی امروز صبح چرس کشیده اید». به علاوه دکتر معظمی رئیس مجلس [منتخب هواداران مصدق] نیز «در اعتراض به این تصمیم از ریاست مجلس استعفا کرد و پایتخت را به سوی گلپایگان زادگاه خویش ترک گفت» (کاتوزیان، ۳۴۰-۳۴۱).

> - برای انجام رفراندوم، «دکتر مصدق... به نمایندگان فراکسیون ملی توصیه کرد استعفا دهند. روز ۲۳ تیرماه، ۲۷ تن از نمایندگان فراکسیون ملی و سپس ۲۵ تن نماینده از فراکسیونهای بیطرف و نمایندگان منفرد نیز استعفا نمودند... (صفایی، ۲۶۱-۲۶۳).

- کاتوزیان می نویسد: «وقتی با استعفای دو سوم نمایندگان، مجلس از اکثریت افتاد، دیگر نیازی به همه پرسی برای انحلال آن وجود نداشت و دولت می بایست انتخابات جدید را برگزار کند... اما این [همه پرسی] نیز یک اشتباه دیگر بود» (کاتوزیان، ۳۴۲).

– دکتر مصدق در پنجم مردادماه سال ۱۳۳۲ در پیامی خطاب به ملت ایران دربارهٔ بقا یا انحلال مجلس شورای ملی سخن گفت و برای توجیه رفراندوم گفت: «در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از ارادهٔ ملت نیست» (موحد، ۲/ ۷۶۱–۷۶۲).

– آیت الله کاشانی در اعلامیه ای متعاقب پیام دکتر مصدق

دکتر مصدق را به خود محوری و سوء استفاده از نهضت ملی ایران برای هموار کردن راه دیکتاتوری متهم کرد و گفت: اکنون بیست و هشت ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام این مدت یک قدم مفید به حال شما که بتواند آن را اسم ببرد برنداشته (مگر موضوع ملی شدن نفت که با قیام عمومی و فداکاری ملت رشید ایران بوده است)... این مجلس وقتی به دکتر مصدق اختیارات غیرقانونی می دهد، ملی، و وقتی او را استیضاح می کند عامل اجنبی ست. رفراندوم می کنند که رژیم مملکت را معین سازند و الا در مملکتی که رژیم آن معین و قانون اساسی دارد و حکومت آن مشروطه است هیچ راهی برای فرار از استیضاح و دست زدن به رفراندوم نیست. دکتر مصدق در شرایطی که یک حکومت نظامی دایم مثل شمشیر برآن بالای سر مردم نگهداشته و یک عده رجاله و اوباش و چاقوکش توی کوچه ها راه می اندازد که در حمایت تانک و عرابهٔ جنگی و سرنیزهٔ نظامی به مخالفین او هتاکی کنند، رفراندوم می کند، آن هم با ترتیبی که موافق از مخالف معلوم و نام و تمام مشخصات را می دهند معین باشد. با این کار، نتیجهٔ رفراندوم معلوم است. هرکس چنین رفراندومی بکند نتیجه به کام او خواهد بود. وی در اعلامیهٔ خود تصریح کرد که: «شرکت در رفراندوم خانه برانداز که با نقشهٔ اجانب طرح ریزی شده مبغوض حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه وحرام است. البته و البته هیچ مسلمانِ وطن خواهی شرکت نخواهد کرد» (موحد، ۲/ ۷۶۳–۷۶۵).

– دکتر مصدق نقشهٔ خود را – بی توجه به مخالفت همکارانش – دنبال کرد. قرار شد برای موافقان صندوقهایی در میدانهای سپه و راه آهن بگذارند و برای مخالفان در میدانهای بهارستان و محمدیه. سرانجام در تهران روز ۱۲ مرداد از جمع رای دهندگان تنها ۱۱۵ نفر به خلاف نظر دولت به ابقای دورهٔ هفدهم مجلس رای دادند. در بقیهٔ شهرها در ۱۹ مرداد همه پرسی انجام شد و مجموعاً ۷۱۰ رای مخالف دادند. «جمع کل آرا در تهران و شهرستانها نزدیک به دو میلیون بود». رفراندوم حداقل در دو شهر چهار کشته به جا گذاشت (موحد، ۲/ ۷۶۵–۷۶۷).

در مورد تعداد آراء شرکت کنندگان موافق و مخالف در رفراندوم روایتی دیگر نیز هست بدین شرح:

در تهران ۱۵۵۵۴٤ رای موافق و ۱۱۵ رای مخالف با انحلال مجلس و در شهرستانها ۵۳۰۰۰۰ رای

موافق و ۱۷۰ رای مخالف با انحلال داده شده است. موضوعی که در جریان رفراندوم هم در ایران هم در خارج جلب توجه کرد، شرکت چشمگیر اعضا و هواخواهان حزب توده در پیشبرد آن بود. مخصوصاً چون حزب توده قبل از انعقاد رفراندوم از دولت مصراً خواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان نیز برای تغییر قانون اساسی به عمل آورد. سفارت انگلیس در گزارش شمارهٔ ۹۹مورخ ۱۳ اوت (۲۲ مرداد ۱۳۳۲) خود به لندن به این موضوع اشاره کرده... [و افزوده] تاکنون دولت وعدهٔ انجام تقاضاهای حزب توده را نداده، اما با وجود این یکی از نزدیکترین مشاوران نخست وزیر (دکتر شایگان) تا این حد نظر حزب را رعایت کرده که گفته است دعوت مجلس مؤسسان لزوم ندارد زیرا آنچه منظور نظر است این است که به محض تشکیل مجلس جدید گزارش هیات هشت نفری دایر بر محدود کردن اختیارات شاه در مجلس طرح شود. در تاریخ ۲۳ مرداد دکتر مصدق نطقی در خصوص نتیجهٔ رفراندوم به وسیلهٔ رادیو ایراد کرد و گفت: ... اظهارات بعضی سیاستمداران خارجی به این مضمون که این امر به وسیلهٔ عواملی غیر از قاطبهٔ ملت ایران انجام گرفته صرفاً برای این است که حقیقت را مکتوم کنند و ممالک بیطرف دیگر متوجه نشوند که ملت ایران با یک صدا و یک دل و یک جهت نفوذ خارجی را محکوم کرده است (روحانی، ۳۹٤-۳۹۵).

– مصدق اعلامیهٔ انحلال مجلس را شخصاً بدون عنوان «نخست وزیر» صادر کرد (روحانی، ۵۳٦).

– دکتر مصدق بدون فوت فرصت، نتیجهٔ همه پرسی را رسماً به اطلاع شاه رسانید و از او خواست که فرمان انتخابات دورهٔ هجدهم را صادر کند» (موحد، ۲/ ۷٦۷)،

و البته شاه چنین نکرد.

– با رفراندوم و انحلال مجلس شورای ملی، چنان می نمود که دکتر مصدق بر تمام دشمنان خود پیروز شده است. ولی موحد می نویسد: «مصدق در آن ایام تنهاتر از همیشه بود» (موحد، ۲/ ۷۷٦).

– در ٦ مرداد دالس و در ١٤ مرداد ایزنهاور از فعالیت روزافزون حزب غیرقانونی کمونیست در ایران اظهار نگرانی کردند. ایزنهاور افزود «تهدید کمونیستها نسبت به کشورهای آسیا برای امریکا شوم و خطرناک است و امریکا ناچار بایستی این راه را در هر جا باشد مسدود کند» (موحد، ۲/ ۷٦۷-۷٦۹).

– پس از سخنان دالس و ایزنهاور در ۱۹ مرداد به صالح دستور داده شد که شخصاً به وزارت خارجهٔ امریکا برود و ژنرال بِدِل اسمیت معاون وزارتخانه را ببیند (دالس خود در سفر بود)». اما معاون وزارت خارجه به علت گرفتاری از پذیرفتن صالح سر باز زد. وی

به بایرود معاون وزیر در امور خاورمیانه مراجعه کرد، گفته شد او هم به مرخصی رفته است. پس صالح ناچار با جِرنگان معاون بایرود ملاقات کرد و گزارش این ملاقات را به تهران فرستاد. صالح به جرنگان گفته بود «... مطالبی را که دالس و ایزنهاور در کنفرانسهای مطبوعاتی بر زبان آورده اند می توانستند با سفیر ایران یا مستقیماً با تهران در میان بگذارند ...». جُرنگان در پاسخ صالح گفته بود:

«ما دو سال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم ولی زحمات ما به جایی نرسید. اگر دولت ایران پیشنهاد اخیر انگلستان را - که ما واسطهٔ مذاکرهٔ آن بودیم - قبول می کرد...» کار به این جا نمی کشید. «اصرار دولت ایران بر این که غرامت، محدود به ارزش تأسیسات باشد مورد قبول ما نیست. امریکا در عربستان سعودی و سایر جاها تأسیساتی دارد و اگر چنین سابقه ای ایجاد شود فردا کشورهای دیگر هم این راه را در پیش خواهند گرفت...» (موحد، ۲/ ۷۶۷-۷۷۱).

ناگفته نماند که دکتر مصدق چنان که پیش از این ذکر گردیده است در ملاقاتهای خود با جرج مک گی، ترومن، در سخنرانی فیلادلفیا، و نیز در چند مورد دیگر از جمله در مذاکره با هندرسن (موحد، ۱/ ۳۶۰)، خود به خطر جدّی کمونیستها در ایران آشکارا تأکید کرده بود.

۱۴ - نخست وزیری سرلشکر زاهدی و عزل دکتر مصدق، کودتا

- پس از انجام رفراندوم، شاه و ملکه در ۱۸ مرداد برای استراحت به شمال می روند. پس از عزیمت ایشان، فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی و عزل دکتر مصدق در تهران نوشته می شود و سرهنگ نعمت الله نصیری آنها را برای توشیح شاه به شمال می برد. وی فرمانهای امضا شده را به زاهدی در مخفیگاهش در تهران تسلیم می کند.

- نصیری از طرف سرلشکر زاهدی که فرمان نخست وزیری به نامش صادر شده بود و مخفی بود - نه از طرف شاه - مأمور می شود که فرمان عزل مصدق را در ساعت یازده و نیم بعد از ظهر شنبهٔ ۲۴ مرداد به وی ابلاغ کند. او با همراهی چند کامیون سرباز به خانهٔ دکتر مصدق می رود. فرمان را ابلاغ می کند و رسید می گیرد («دستخط اعلیحضرت همایونی رسید»)، ولی بلافاصله از سوی گارد محافظ مصدق توقیف می شود (مأموریت برای وطنم، ۱۸۰؛ صفایی، ۲۷۱-۲۷۲؛ موحد، ۲/ ۷۹۹).

- در همان شب وزیران امور خارجه و راه (دکتر فاطمی و مهندس حق شناس) و مهندس زیرک زاده بازداشت می شوند (موحد، ۲،۷۹۹-۸۰۱، ۱۰۲۴).

جناب فضل‌الله زاهدی

نظر باینکه اوضاع کشور ایجاب مینماید که شخص مطلع و باسابقه برای در دست گرفتن زمام امور
مملکت تعیین نمائیم لذا با اطلاعی که بر کفایت و شایستگی شما داریم بموجب این دستخط
بسمت نخست وزیری منصوب میشوید و مقرر میداریم که در اصلاح امور کشور و رفع بحران کنونی و بالا بردن
سطح زندگانی مردم اهتمام و کوشش لازم بعمل آورید بیست و دوم مرداد ۱۳۳۲

فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی

(به نقل از: شاه، مصدق، سپهبد زاهدی - ص ۱۳۷)

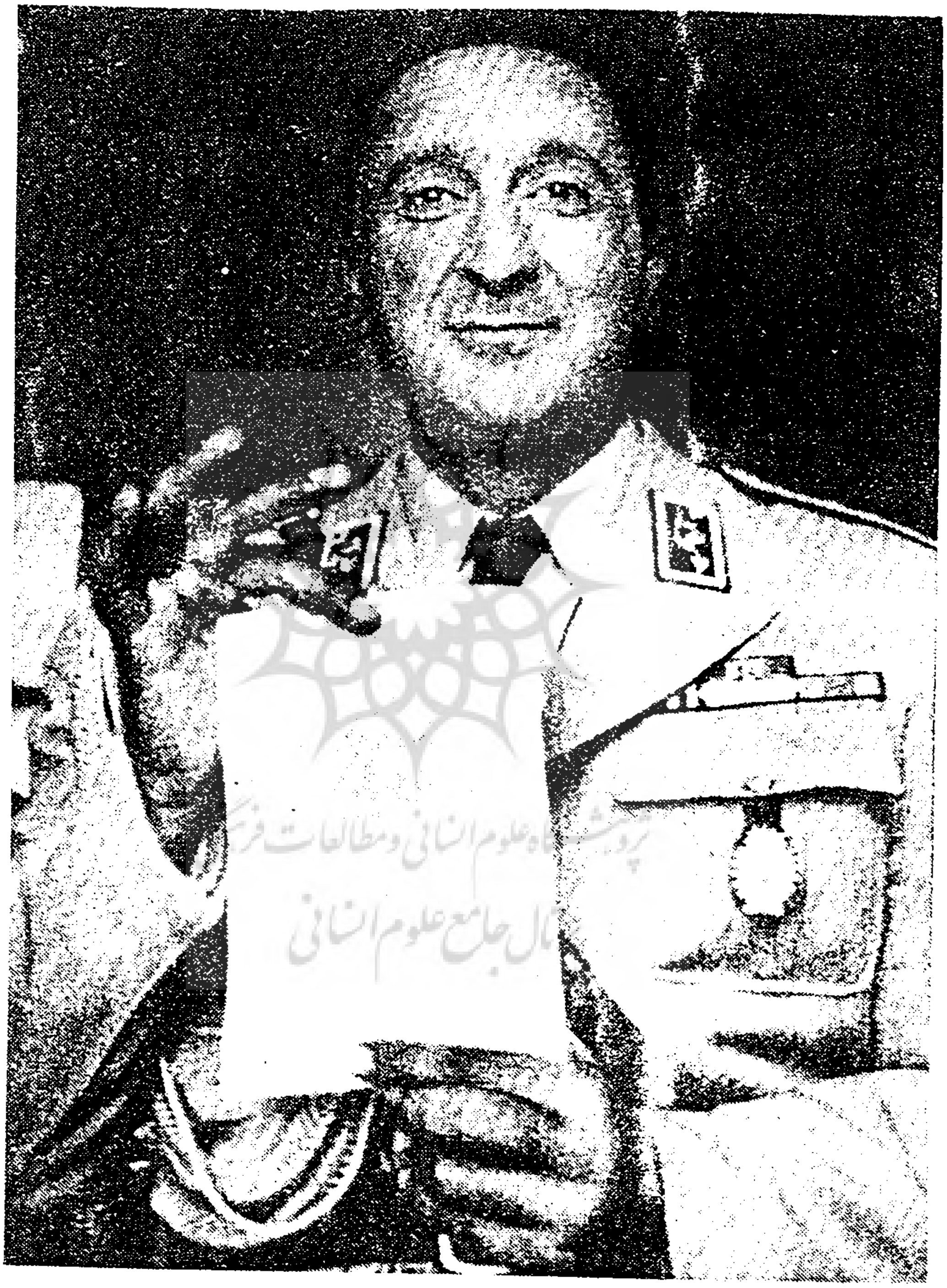

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرمان عزل دکتر مصدق: «نعمت الله نصیری پس از ارتقاء به درجهٔ سرتیپی، فرمان عزل مصدق را که از گاو صندوق وی درآورده به مخبر مجلهٔ سوئیسی ارائه می دهد و می گوید: کار دکتر مصدق از این جا شروع شد».

(به نقل از: ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق...)

۱۵- از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

- به روایت بشیر فرهمند مدیر کل تبلیغات، وی به خانهٔ مصدق احضار می شود. مصدق می گوید «معزول شده ام». شما وسایل را برای ضبط آخرین پیام بیاورید. بشیر فرهمند با وسایل لازم به خانهٔ مصدق می رود و پیام را ضبط می کند تا در آغاز برنامهٔ صبح روز بعد از رادیو پخش شود.

- در این هنگام فاطمی با پیژاما و مهندس زیرک زاده و حق شناس و... وارد خانهٔ مصدق می شوند. مصدق به آنان می گوید: «من معزول شده ام و پیام خداحافظی از ملت را هم داده ام...». فاطمی می گوید: شما نخست وزیر قانونی هستید....، قرار شد مردم به وسیلهٔ اعلامیه ای از کودتای نافرجام و ضد ملی آگاه شوند» (عسگری، ۱۰۷).

در حالی که اردشیر زاهدی کلیشهٔ فرمان نخست وزیری پدرش را از مخفیگاه برای روزنامه ها می فرستاد، در همان روز ۲۵ امرداد، افسران و تمام افراد گارد شاهنشاهی در سعد آباد خلع سلاح شدند و گارد شاهنشاهی منحل شد و تمام کاخهای سلطنتی به دستور فاطمی و با حضور او بسته و مهر و موم شد. ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص شاه و سرلشکر باتمانقلیچ و بهبودی رئیس تشریفات دربار و سرتیپ شیبانی و سرهنگ زند کریمی و شماری از طرفداران شاه بازداشت شدند. نام شاه از دعای شامگاه و صبحگاه سربازخانه ها حذف گردید... (صفایی، ۲۷۴-۲۷۵).

- شاه و ملکه از شمال با هواپیما به بغداد رفتند.

- روز بعد از دریافت فرمان عزل، مصدق در جلسهٔ هیأت دولت، مسألهٔ «فرمان عزل» را مطلقاً مطرح نمی سازد، و فقط از «کودتای نظامی» سخن می گوید، و در ابلاغیهٔ دولت خطاب به ملت که در ۲۵ مرداد از رادیو پخش می شود، نیز از دریافت فرمان عزل سخنی به میان نمی آید.

- مصدق دربارهٔ فرمان عزل به صورتهای مختلف سخن گفته است: به هیأت دولت و پیام به ملت فقط از کودتای نظامی سخن به میان می آورد. به هندرسن که دربارهٔ صدور فرمان عزل از وی سؤال کرده بوده است می گوید: «چنین فرمانی را ندیده است، اگر هم دیده بود فرقی نمی کرد. شاه یک مقام تشریفاتی ست. او نمی تواند از پیش خود فرمان عزل و نصب صادر کند» (موحد، ۲/ ۸۱۵-۸۱۸). اما در خاطراتش می نویسد: «... اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست وزیر را داشتند، چرا دستخط مبارک را آن وقت شب، آن هم با افراد مسلح... ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می نمودند، اگر اطاعت نمی کردم متمرد بودم» (خاطرات، ۲۹۴). یا «اگر شاه دستخط عزل را به طور متعارف و

عادی به من ابلاغ می کردند... کناره جویی می کردم» (روحانی، ۵۲۳).

پس از ۲۸ مرداد و دسترسی به گاوصندوق خانهٔ مصدق، نصیری فرمان عزل را از آن صندوق بیرون می آورد و به خبرنگار مجلهٔ سویسی ارائه می دهد. تصویر نصیری که این فرمان را در دست دارد، در دو کتاب چاپ شده است (عسگری؛ بزرگمهر). نگارندهٔ این سطور تاکنون ندیده است که کسی متن فرمان عزل مصدق را منتشر ساخته باشد.

- آیا شاه در زمان تعطیل مجلس حق داشته است نخست وزیر را عزل و کسی را به جای او منصوب کند، یا نه؟ می دانیم که احمدشاه قاجار که مورد احترام فوق العادهٔ دکتر مصدق بود، در فاصلهٔ تعطیل مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم، فرمان رئیس الوزرایی به نام چهارده تن صادر کرده است.* فقط یکی از آنان، صمصام السلطنه، پس از عزل می گفته است که رئیس الوزرای قانونی ست. دکتر مصدق هم در قانونی بودن نخست وزیری خود در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به قانونی بودن صمصام السلطنه پس از عزل استناد می کرده است (خاطرات، ۲۸۹).

- ۲۵ مرداد دکتر بقایی و علی زهری نمایندگان مجلس شورا که استعفا نداده بودند توقیف شدند (عاقلی، ج۱/ ۴۹۰).

- دکتر فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت در سرمقالهٔ باختر امروز در ۲۵ مرداد، به شدت به شاه حمله برد و «دربار محمدرضا شاه را «قبله گاه هرچه دزد، هرچه بی ناموس، هرچه واخوردهٔ اجتماع... و تنها تکیه گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس خواند...»».

- عصر روز ۲۵ مرداد میتینگی از سوی جبههٔ ملی و احزاب و اتحادیه های هوادار مصدق در میدان بهارستان تشکیل شد که در آن دکتر شایگان و دکتر فاطمی و زیرک زاده و رضوی سخن گفتند. فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزند عامل قرارداد [نفت]» یاد کرد. دکتر شایگان با اشاره به فرار شاه گفت: «متاعی که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت». قطعنامهٔ میتینگ شامل پشتیبانی از دولت مصدق... و مجازات خائنین در محکمهٔ مخصوص و بالاخره تشکیل شورای سلطنتی و یکسره کردن تکلیف شاه فراری بود...».

- حملات روزنامه ها ادامه داشت. فاطمی در باختر امروز ۲۶ مرداد نوشت: «بروای

* به ترتیب: فرمانفرما، محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله، علاء السلطنه، وثوق الدوله، علاء السلطنه، عین الدوله، مستوفی الممالک، صمصام السلطنه، وثوق الدوله، مشیر الدوله، سپهدار رشتی، سید ضیاء الدین طباطبایی، و قوام السلطنه. پس از افتتاح مجلس چهارم، قوام السلطنه از سوی مجلس نیز به رئیس الوزرایی منصوب گردید (توکلی، ۲۰۰-۲۹۲؛ عاقلی، ۱۰۸-۱۵٤). توضیح آن که دکتر مصدق در دورهٔ رئیس الوزرایی مشیرالدوله والی فارس شد.

خائن...، برو ای اسیر ارادهٔ اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی سالهٔ پهلوی را تکمیل کردی...». در آن روزها در سرمقاله های باختر امروز، از شاه با القابی چون «وطن فروش»، «سر دستهٔ جنایتکاران»، «سرکردهٔ اجانب»، و از دربار با عنوانهای «کانون فساد»، «مرکز فحشا» و «هیولای شهوت» نام برده می شد (موحد، ۲/ ۸۰۳-۸۰۴، ۸۱۲).

– مکی می گوید:

... بیشتر بدبختیها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند... شایگان در زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامهٔ طوفان فرخی یزدی می نوشت. با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انور خامه ای در کتاب از انشعاب تا کودتا نوشته است. این ارتباط نه به وسیلهٔ حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود. به همین دلیل در محاکمهٔ سران حزب توده، وکالت آنها را قبول کرد، مدتی هم معاون دکتر کشاورز وزیر فرهنگ شد. فاطمی هم شاید مدتی که در اصفهان بود بی ارتباط با انگلیسی ها نبود، ولی از وقتی به جبههٔ ملی پیوست کاملاً به نفع ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت قدم زد... (مکی، ۱/ ۱۹۷).

– موحد می نویسد در این جو ملتهب، ملیون بر خلاف حزب توده «هیچ برنامهٔ مشخصی در برخورد با چنین حالت فوق العاده ای نداشتند. در عوض هم حزب توده و هم عمال کودتا از فرصتی که پیش آمده بود حداکثر بهره برداری را می کردند...». هواداران مصدق بلاتکلیف در خیابانها تنها شعارهای ضد شاه می دادند و توده ایها مجسمه های شاه را پایین می کشیدند و علناً درخواست تغییر رژیم را مطرح می ساختند. ... «روحانیان، کسبه، اهل بازار و ملاکین سخت نگران بودند که مبادا ایام به کام حزب تودهٔ ایران برگردد...» (موحد، ۲/ ۷۹۸-۸۰۶).

– طرفداران مصدق برای آن که از توده ایها عقب نمانند به پایین آوردن مجسمه ها پرداختند. تظاهرات در روز ۲۷ مرداد ادامه داشت.

– بعد از ظهر آن روز «دستور دولت برای پایان دادن به تظاهرات خیابانی توسط فرمانداری نظامی اعلام گردید و سربازها با دریافت این دستور به گرفتن و زدن کسانی که علیه شاه تظاهرات می کردند برخاستند... از اواخر روز ۲۷ مرداد شعارهای «زنده باد شاه»، «برقرار باد مشروطه» نیز بیشتر از سوی سربازانی که مأموریت جلوگیری از تظاهرات را داشتند... در میان آمده بود. سربازان .. به نفع شاه نعره می زدند» (موحد، ۲/ ۸۰۸).

– در جبههٔ مخالف، تصویر فرمان نخست وزیری زاهدی تکثیر و پخش شد. در یک

کنفرانس مطبوعاتی با دو نفر از خبرنگاران خارجی گفته شد که:

قصد کودتایی در کار نبود. فرمانی از شاه صادر شده بود که می بایستی به دکتر مصدق ابلاغ می شد و او چون مفاد فرمان را به نفع خود نیافته از اجرای آن سر باز زده و آورندهٔ فرمان را هم توقیف کرده است.

– شاه در بغداد گفت: «من سرلشکر فضل الله زاهدی را که اکنون در تهران تحت تعقیب است به نخست وزیری تعیین کرده ام، زیرا که دکتر مصدق از حدود قانون اساسی تخطی و تجاوز می کرد...» (موحد، ۲/ ۸۰۹).

– سفیر امریکا در بغداد در گزارش ۱۷ اوت ۱۹۵۳ خود از ملاقاتش با شاه سخن گفته است:

شاه گفت در طی هفته های اخیر، خود را ناگزیر دیده است که در برابر مصدق اقدامی بکند و بنابراین وقتی دو هفتهٔ پیش از او خواسته شد که برگزاری یک کودتای نظامی را برعهده گیرد، او موافقت کرد. ولی پس از مقداری فکر به این نتیجه رسید که اقدام شاه باید در محدودهٔ اختیارات قانون اساسی او باشد و نمی تواند از راه کودتا عمل کند. بنابراین تصمیم گرفت که ژنرال زاهدی را به نخست وزیری منصوب کند... (موحد، ۲/ ۸۱۰).

– سران نهضت ملی در این موقع در مورد تعیین رژیم قطعی کشور تردید داشتند. دسته ای (زیرک زاده، فاطمی و رضوی) به اعلام جمهوریت پافشاری می کردند و عده ای دیگر و مصدق معتقد بودند فقط شورای سلطنتی از راه آرای عمومی کافی ست تا راه امکان کمک از امریکا و غرب را نبندیم (موحد، ۲/ ۸۱۲).

– هندرسن ۶ بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد به دیدن مصدق رفت. در گزارش او به واشنگتن آمده است که،

مصدق بر خلاف معمول که او را در پیژامه ملاقات می کرد، این بار لباس تمام پوشیده بود.... هندرسن شکایت آغاز کرد که هر روز عده ای بیشتر از اتباع امریکا در معرض تعرض و حمله قرار می گیرند... مصدق گفت... مردم ایران فکر می کنند که امریکاییان به مخالفت با آنان برخاسته اند....

– در پاسخ پرسش هندرسن دربارهٔ ماجرای این چند روز اخیر، مصدق ماجرای انحلال مجلس را با او در میان گذاشت

و گفت انگلیسی ها سی نفر از وکلا را خریده بودند. از چهل نفر باقی هم ده نفر دیگر را می شد با پرداخت یک صد هزار تومان بخرند. و او وقتی از جریان اطلاع حاصل کرد... با خود گفت مجلسی که از سوی انگلیسی ها خریداری شده باشد به درد ملت ایران نمی خورد.

– «هندرسن از صدور فرمان عزل او و انتصاب زاهدی پرسید. «**مصدق گفت: چنین فرمانی را ندیده است، اگر هم دیده بود فرقی نمی کرد. شاه یک مقام تشریفاتی ست...**». وی «صریحاً گفت که نهضت ملی ایران تصمیم دارد که در قدرت باقی بماند و تا آخرین نفر – اگر هم تانکهای انگلیس و امریکا از روی نعششان بگذرد – مقاومت خواهند نمود» (موحد، ۲/ ۸۱۵–۸۱۸).

– «... مصدق پیش از ملاقات با هندرسن بر آن بود که به تشکیل شورای سلطنت اکتفا شود.... پس از گفتگو با هندرسن نظر مصدق عوض شد و تصمیم بر آن گرفت که کار را یکسره کند و مسألهٔ عزل محمد رضا شاه و انقراض سلطنت خاندان پهلوی را از راه رفراندوم به اتمام رساند. اما او هنوز در مورد تغییر رژیم سلطنت مشروطه و اعلام جمهوری مردد بود». حزب توده در پی برقراری رژیم جمهوری بود. اما «دکتر مصدق طبعاً نمی خواست با حزب توده هم آواز گردد. از سوی دیگر او قسم خورده بود که شخصاً در مقام تغییر رژیم برنیاید و اگر روزی جمهوری در ایران اعلام شد وی از قبول سمت ریاست جمهوری خودداری نماید» (موحد، ۸۲۱/۲).

– مصدق در خاطراتش دربارهٔ آن روزها می نویسد:

همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد ماه دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند... و هر گاه با این دو پیشنهاد موافقت نمی شد... شورای سلطنتی از طریق رفراندوم تعیین گردد». دکتر مصدق به صراحت و تأکید می نویسد: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم» (موحد، ۸۲۱/۲–۸۲۲).

– ولی گزارش دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور وی از روزهای «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲» با نوشتهٔ دکتر مصدق دربارهٔ این که «نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند...» مطلقاً تطبیق نمی کند. دکتر صدیقی می نویسد ساعت شش و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد

... تلفونچی خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق با تلفن به من خبر داد که آقای نخست وزیر فرمودند، پیش از رفتن به وزارتخانه به این جا بیایید. من در ساعت شش و پنجاه دقیقه با اتومبیل وزارتی... حرکت کرده در ساعت هفت صبح به اطاقی که هیأت وزیران در آن جا تشکیل می شد وارد شدم... آقای نخست وزیر مرا احضار فرمودند به اطاق معظم له رفتم، گفتند چون شاه از کشور تشریف برده اند و لازم است تکلیف قانونی وظایف مقام سلطنت معین شود، من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع شور کردم. رأی آقایان این است که شورای سلطنتی به وسیلهٔ مراجعه به آراء

عمومی تشکیل شود. شما به فرمانداران تلگراف کنید که از محل مأموریت خود خارج نشوند... گفتم چون مقررات مربوط به رفراندوم در این باب باید به تصویب هیأت وزیران برسد بهتر آن است که امروز عصر آن را در هیأت دولت مطرح کنیم... فرمودند چون تأخیر در کار مصلحت نیست بهتر است امروز تلگراف کنید. گفتم اگر این کار فوریت دارد دستور فرمایید امروز پیش از ظهر جلسهٔ هیأت وزیران تشکیل شود. فرمودند هنوز شور من با آقایان تمام نشده و آقایان نیز مطالعات و مشورت خود را تمام نکرده اند، شما تلگراف را مخابره کنید... دستور تهیهٔ تلگراف را چنان که با آقای نخست وزیر مذاکره شده بود به ایشان [خواجه نصیری و دانا پور] دادم.... (صدیقی، ۱۲۰-۱۲۱).

- در حالی که وزارت کشور در حال فراهم ساختن مقدمات برگزاری رفراندوم برای تشکیل شورای سلطنت بود، سرتیپ ریاحی دستور دکتر مصدق را به دکتر صدیقی به این شرح ابلاغ می کند که «حکم تیمسار سرتیپ شاهنده را به سمت ریاست شهربانی [به جای سرتیپ مدبر] صادر کنند». این حکم صادر می شود و برای شاهنده ارسال می گردد.

- بعد در ساعت یازده صبح دکتر مصدق به دکتر صدیقی تلفنی می گوید: «با مطالعاتی که کرده ام مقتضی ست دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهدهٔ او واگذار شده است و او فعلاً در شهربانی ست». دکتر صدیقی در اجرای این دسور ابلاغ دیگری به نام دفتری صادر می کند. دکتر صدیقی می نویسد «خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت کنم، سرتیپ مدبر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده اند و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستم...». یعنی سرتیپ دفتری - پسر عموی مصدق - پیش از دریافت ابلاغ ریاست شهربانی به امضای وزیر کشور، به دستور شفاهی دکتر مصدق، به شهربانی رفته و آن جا را تحویل گرفته بوده است.

- در گزارش دقیق دکتر صدیقی که قسمتهایی از آن نقل شد، چند موضوع جلب توجه می کند:

۱- دکتر مصدق تا صبح ۲۸ مرداد خبر نداشته است که وضع دگرگون گردیده و کار به کام سرلشکر زاهدی ست؛ ۲- دکتر صدیقی وزیر کشور و همکار صمیمی دکتر مصدق از طرح فکر رفراندوم برای تشکیل شورای سلطنت بیخبر بوده است؛ ۳- دکتر صدیقی جزو آن «آقایان صاحب اطلاع» نبوده است که مصدق با آنان دربارهٔ رفراندوم مشورت می کرده است؛ ٤- این آقایان محرم تر از دکتر صدیقی معرفی نگردیده اند. فقط می دانیم حسیبی صبح روز ۲۸ مرداد برای شرکت در چنین جلسه ای به منزل دکتر مصدق رفته بوده

است (موحد، ۸۲۸/۲)؛ ۵- دکتر صدیقی وزیر کشور، تنها نقش «منشی» دکتر مصدق را به عهده داشته و اوامر وی را بی چون و چرا یکی بعد از دیگری به موقع اجرا می گذاشته است؛ ۶- دکتر مصدق - در آن ساعات بحرانی - در فاصلهٔ دو سه ساعت دو تن را به ریاست شهربانی کل کشور منصوب کرده است.

- موضوع مهم آن است که سرتیپ ریاحی و چند تن از اطرافیان مصدق، سرتیپ دفتری را از یاران شاه و انتصابش را به ریاست شهربانی نادرست می دانستند. ولی دکتر مصدق ظاهراً با اطلاع از این وابستگی او را به ریاست شهربانی منصوب کرده بوده است. چرا؟ موحد در این باب می نویسد:

به گمان ما مصدق گول نخورده بود. او به خوبی می دانست که پسر عموی او، دفتری فرمانده گارد مسلح گمرک، با کودتاگران همدست بوده است. او دفتری را از سوی خود درست به همان کاری که کودتاگران نامزدش کرده بودند گماشت تا نوعی احساس اخلاقی در او ایجاد کند. با اظهار اعتماد به او در حقیقت می خواست بگوید شما قوم و خویش نزدیک من هستید، منصوب خود من هستید و باید هوای مرا داشته باشید. این کوششی بود که مصدق برای حفظ جان خود و حفظ جان دوستانی که تا آخرین لحظات او را ترک نگفته بودند می کرد... (موحد، ۸۵۹/۲).

- آیا دکتر مصدق که بارها گفته بود حاضر است جان خود را در راه ملت فدا کند، در این مرحلهٔ حساس دست به چنین معامله ای زده بوده است؟

- دربارهٔ چگونگی سقوط دولت دکتر مصدق، خود وی در خاطراتش از دو «کودتا» نام می برد، کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که با توقیف نصیری - آورندهٔ فرمان شاه دربارهٔ عزل مصدق - با شکست روبرو گردید، و کودتای ۲۸ مرداد که به پیروزی کودتاگران انجامید.

چنان که پیش از این نیز اشاره گردیده است، مصدق با دشمنی قوی پنجه چون انگلستان روبرو بود و نیز به طور غیر مستقیم با تمام کمپانیهای بزرگ نفتی جهان که برای حفظ منافع خود به هر اقدامی در سراسر جهان دست می زنند. انگلستان از آغاز روی کار آمدن مصدق درصدد بود وی را از میدان به در کند. اولین اقدام آن دولت پس از ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران اعزام کشتیهای جنگی بود به آبهای آبادان، و نیز پیشنهاد «کودتا» در ماههای بعد به شاه و دیگران.

از جمله در ماههای آغاز زمامداری مصدق، وقتی انگلستان می کوشید سید ضیاء یا قوام السلطنه را به نوعی جانشین مصدق سازد، شپرد سفیر انگلستان در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱

به دیدن تقی زاده رفت و گله و شکایت سر کرد که دولت مصدق ایران را در سراشیب فاجعه کشانیده و آمادهٔ سقوط در دامان کمونیسم کرده است. مصلحت ایران در آن است که دکتر مصدق

برکنار شود و دولتی دیگر برنامهٔ ملی کردن نفت را در دو مرحله به انجام رساند... تقی زاده پاسخ داد که راجع به اجرای قانون ملی شدن نفت، دولت ایران قایل به دو مرحله نیست و تصمیم دارد که کار را یکسره سازد... تقی زاده پیشنهاد سفیر انگلیس برای تغییر دولت را نیز بی وجه دانست وگفت: «هیچ سفیر ایران در دربار سنت جیمز به پادشاه انگلستان پیشنهاد نمی کند که دولت خود را تغییر دهد». تقی زاده گفت: دولت مصدق قادر است که با خطر کمونیسم مقابله کند. «تقی زاده، البته با شیوهٔ سیاسی مصدق موافق نبود، اما در برابر مداخلهٔ یک سفیر دولت خارجی موضعی اصولی گرفت. تقی زاده طبعاً جریان مذاکره را به اطلاع مصدق رسانیده بود و سه روز بعد، مصدق در سخنرانی معروف خود در میدان بهارستان (پنجشنبه ٤ مهرماه ۱۳۳۰) آن را فاش کرد و گفت سفیر انگلیس به دیدن رئیس مجلس سنا رفته و گفته است: «تا دولت دکتر مصدق در روی کار است با ایران وارد مذاکره نمی شویم. جوابی که مقتضی بود راجع به عدم دخالت یک دولت خارجی در امور داخلی ایران جناب آقای تقی زاده به این سفیر محترم انگلیس داده است» (موحد، ۲/ ٤۳۷-٤۳۸).

ولی از زمان ردّ دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا از طرف مصدق، امریکا نیز با انگلستان هماواز گردید و از این پس هر دو کشور مشترکاً به عنوان مبارزه با کمونیسم - که رکن اساسی سیاست امریکا در آن سالها بود - دست به اقدام زدند. در کتابهای مختلفی که به فارسی و زبانهای خارجی در پنجاه سال اخیر در این باب نوشته شده است، برای اجرای این برنامه، از طرح آژاکس امریکا و طرح چکمهٔ انگلستان با شرکت خارجیانی چون کرمیت روزولت، وودهاوس، شوراتسکف، و غیره، و با همکاری ایرانیانی مانند برادران رشیدیان، برادران بوسکو (؟)، اشرف پهلوی و... نام برده شده است که هر یک نقشی در این کار به عهده داشته اند. شرح مفصل این ماجرا از جمله در کتاب زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران نوشتهٔ فؤاد روحانی (ص ٤۳۷-٤۷۲) و کتاب خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران نوشتهٔ محمد علی موحد (ص ۷۷۳-۸٦۲) آمده است.

در کودتای دوم عموماً سخن از اجامر و اوباشی ست به سرکردگی افرادی مانند شعبان جعفری* (شعبان بی مخ)، طیّب حاج رضایی، امیر موبور، حسین رمضان یخی و عده ای از

* شعبان جعفری از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان بوده است. او می گوید روز ۲۸ مرداد در زندان بودم که سخنان ملکهٔ اعتضادی و میراشرافی و سرلشکر زاهدی را از رادیو شنیدم. بعد افسری آمد و گفت: «زاهدی، جعفری رو می خواد». منو ورداشتن بردن بالای شهربانی، تو اون اتاق بالا. دیدم زاهدی و اینا همه تو اتاق جمعن و شلوغ و پلوغ، بیا برو... مام رفتیم اونجا، و یهو تا رسیدیم زاهدی بغل وا کرد. مام رفتیم تو بغل تیمسار و اونم ما رو یه ماچ

فواحش در تظاهرات ضد مصدق که کار دولت او را ساختند. به علاوه دکتر مصدق در هر دو کودتا ارقامی را که خارجیان در چند نوبت در اختیار برگزار کنندگان کودتا قرار داده بودند یاد کرده است.

عموماً حضور شعبان بی مخها و فواحشی را که با پول امریکاییها بسیج شده بودند علت اساسی توفیق کودتای دوم می دانند. ولی کسی از حضور طرفداران مصدق برای مقابله با این اجامر و اوباش چیزی ننوشته است، در حالی که به یاد داریم در روز سی ام تیر — بی آن که مصدق مردم را برای مبارزه فراخوانده باشد — کاشانی و مکی و بقایی مردم را از سراسر ایران بسیج کردند و در حالی که فریاد «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدقِ» آنان به آسمان می رسید، نقشهٔ انگلستان در نخست وزیری قوام السلطنه منجر به شکست گردید. سؤال این نیست که آنان در ۲۸ مرداد کجا بودند تا به مقابله با اجامر و اوباش و فواحش خودفروخته برخیزند، چه با جدا شدن کاشانی و مکی و بقایی از مصدق، سی ام تیر دیگر تجدیدشدنی نبود، ولی مگر تقریباً دو هفته پیش از ۲۸ مرداد، در رفراندومی که دکتر مصدق برای انحلال مجلس برگزار کرده بود، متجاوز از صد و پنجاه هزار تن در تهران به نفع او رای نداده بودند. سؤال اساسی آن است که آنان — و به قول دکتر مصدق «قاطبهٔ ملت ایران» — در ۲۸ مرداد کجا بودند، و چرا به مقابله با اجامر و اوباش و فواحش برنخاستند؟ معلوم نیست چرا همهٔ انتقادها در این مورد، متوجه

کرد و گفت: «برو، فوری مادرتو ببین». گفتم: «نه، ما صبر می کنیم تا اعلیحضرت شاه بیاد». گفت: «همین الان برو! مملکت هنوز آروم نشده».

بعد به تقاضا و اصرار شعبان جعفری، سرلشکر زاهدی دستور می دهد دوستان شعبان نیز از زندان آزاد شوند «خلاصه رفتم سراغ حسین رمضون یخی و احمد عشقی و حاجی محرر و امیر موبور و اونایی که بهشون قول داده بودم که اگه من برم بیرون، شمارو با خودم می برم. حسین رمضون یخی همون کسیه که طیّب رو با چاقو زده بود و هیجده ماه زندان براش بریده بودن. طیب واسه خاطر همین با من مخالف شد که چرا من حسین رمضون یخی را آوردم بیرون، نذاشتم هیجده ماه زندانیشو بکشه. یه همچی چیزی».

وی در پاسخ این سؤال که «در کتاب کودتاسازان در فصل «بازیگران ۲۸ مرداد» دربارهٔ حرکت دار و دستهٔ مصطفی زاغی، رمضان یخی، طیب و اینها صحبت می کند. این نوشته با حرفهای شما مغایرت دارد. چه جوابی برای این نوشته دارید؟» جواب می دهد: «مزخرف گفته، همه ش چرت و پرته. همون روزی که نوشته دار و دستهٔ حسین رمضون یخی از اونجا راه افتادن، حسین رمضون یخی تا همون ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بود. چند تا از اینارو که اسم برده اینا زندان بودن که همینا به من گفتن: «آقا اگه بری بیرون ما رَم می بری؟». گفتم: «صد در صد!».

پس از آزادی از زندان می گوید: «چون هنوز مملکت آروم نشده بود، اومدیم رفتیم یه خرده اینور و انور مردمو ساکت کردیم» «همون کاری که همه می کردن مام کردیم» «... ما همه ش تو ماشین سوار بودیم و یه عکس شاه رو گذاشته بودیم رو شیشه ش و داد می زدیم «ایهاالناس مملکت آروم شد برین خونه هاتون، برین سر زندگیتون...» (جعفری، ۱۵۹–۱۶۵).

توده ایهاست که ازمصدق دفاع نکردند. مگر حزب توده هرگز بی دستور سفارت شوروی در تهران به کاری دست زده بوده است؟

– از طرف دیگر، ما از روز ۲۸ مرداد دو گزارش مستند در دست داریم یکی از دکتر صدیقی وزیر کشور دولت دکتر مصدق، و دیگری از حسیبی نمایندهٔ مجلس هفدهم که هر دو تا پایان کار در کنار مصدق قرار داشتند.

۱– دکتر صدیقی دربارهٔ مشاهدات خود در روز ۲۸ مرداد می نویسد: در میدان سپه عده ای از مردم زنده باد شاه می گفتند و شعارهایی بر ضد دولت می دادند و عده ای از پاسبانان با آنان هماهنگی می کردند. در چند جای شهر دسته های دویست سیصد نفری با همکاری افسران و سربازان با کامیونها و وسایل ارتشی تظاهرات می کردند. دسته ای دیگر در حدود سیصد نفر از خیابان باب همایون به مقابل وزارت دادگستری و از آن جا به میدان جلوی وزارت کشور و بازار آمدند. عده ای سر و پا برهنه به دنبال و پیرامون آنها بودند و به نفع شاه شعار می دادند. مقارن ظهر در مقابل وزارت کشور جمعیتی در حدود پانصد نفر تظاهرات می کردند به داخل ادارهٔ تبلیغات رفتند و دفاتر آن اداره را بیرون ریختند. خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه هجوم برده اند. شهردار تهران به من تلفنی گفت جمعی به شهرداری هجوم آورده اند و سربازان اقدامی نمی کنند. در ساعت ۱۳ خبر دادند که تلگرافخانه و مرکز تلفن کاریر را اشغال کرده اند. ازساعت یازده و نیم تا ساعت سیزده سه بار تظاهرکنندگان به طرف وزارت کشور آمدند و مأموران، آنان را دور ساختند. دکتر صدیقی در ساعت ۱۴ و ۴۵ دقیقه برای رفتن به خانهٔ دکتر مصدق مسیری طولانی انتخاب می کند. اتومبیل «از خیابان جلیل اباد (خیام) وارد خیابان سپه شد، بعد از خیابان شاهپور و شاهرضا به خیابان پهلوی رسیدیم. مقصود من از اطالهٔ راه این بود که وضع شهر و مردم را در این خیابانها ببینم، ولی در مسیر خود به دسته و جماعتی برنخوردم». در سر پیچ شاهرضا به پهلوی چهل پنجاه نفر تماشاچی اجتماع کرده بودند. وی وقتی به خانهٔ مصدق می رسد، نخست وزیر دربارهٔ وضع شهر از او می پرسد، جواب می دهد: «چندان خوب نیست زیرا هرچند عدهٔ مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهرکنندگان همکاری می کنند دفع آنان مشکل است...» (صدیقی، ۱۲۲–۱۲۹).

۲– مشاهدات حسیبی ازروز ۲۸ مرداد بدین شرح است:

ساعت ۸ بیرون آمدم... از راه خیابان اسلامبول، شاه، قوام السلطنه جلو ستاد و سوم اسفند به طرف منزل دکتر مصدق رفتم. تنها امر غیر عادی که در ذهن من اثر گذاشت بودن عده ای پاسبان در چند نقطه بود.

«خبرهای ناراحت کننده می رسید که عده ای تحریک شده با اسلحهٔ سرد و چوب و چماق و شعار «زنده باد شاه» و «مرده باد مصدق» که پاسبانها نیز با آنها هماهنگی می کنند و عده ای سرباز نیز برای آنان دست می زنند از چند نقطه در حرکت اند و محل حزب ایران و جبههٔ آزادی، روزنامه های کشور، به سوی آینده، شهباز، توفیق، باختر امروز، پان ایرانیست، نیروی سوم، روزنامهٔ حاجی بابا و شورش، و غیره را چپاول کرده و بعضی را نیز آتش زده اند و به طرف منزل دکتر مصدق در حرکت اند. اولین تیراندازیهای گارد منزل مصدق در حوالی ظهر بود... ازساعت دو و نیم به بعد که ایستگاه رادیو به دست شورشیان افتاد تمام توجه ها به منزل دکتر مصدق معطوف و تمام وسایل برای سقوط و ویرانی آن به کار رفت. سرتیپ فولادوند ساعت چهار و نیم به منزل مصدق آمده استعفای دکتر را خواست ولی دکتر قبول استعفا نکرد... (موحد، ۲/ ۸۲۸-۸۲۹).

با آن که خانهٔ مصدق بلادفاع اعلام شده بود «تیراندازی با تفنگ و توپ» ادامه داشت. ساکنان خانهٔ مصدق به خانهٔ همسایه پناه بردند. ساعت پنج و نیم بعد از ظهر همان روز دفاع خانهٔ مصدق در هم شکست. روز بعد اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران صادر شد بدین مضمون که دکتر مصدق تا ۲۴ ساعت خود را به آن فرمانداری معرفی کند...، مصدق با چند تن از همراهان با اتومبیل شهربانی به فرمانداری نظامی رفتند و از آن جا به باشگاه افسران... (موحد، ۲/ ۸۳۰-۸۳۲).

این مطلب را ناگفته نگذارم که به روایت دکتر صدیقی و نریمان، مصدق «همان نیمه شب ۲۸ مرداد می خواست پس از آن که خیابانها خلوت شد و رجاله ها از آن حوالی رفتند خود را به مأموران فرمانداری نظامی معرفی کند. مصدق با اصرار همراهان راضی می شود که تا صبح فردا منتظر بماند» (موحد، ۲/ ۸۶۱).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

اسفندیاری بختیاری، ملکه ثریا، کاخ تنهایی، ترجمهٔ نادعلی کریمی، تهران، ۱۳۷۰.

بزرگمهر، سرهنگ جلیل، ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، نشر کتاب نادر، تهران، ۱۳۷۹.

بهبودی، سلیمان، رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲.

بهزادی، علی، شبه خاطرات، انتشارات زرین، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵.

پهلوی، محمد رضا شاه، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۷.

توکلی، احمد، مشروطه ای که نبود، کتاب پر، ایالات متحدهٔ امریکا، ۱۳۷۲.

جعفری، شعبان، به کوشش هما سرشار، نشر ناب، لُس انجلس، بهار ۱۳۸۰ (با سپاسگزاری از خانم سرشار که یک بخش کتاب را پیش از انتشار در اختیار بنده قرار داده اند).

روحانی، فؤاد، زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران، چاپ انگلستان، ۱۳٦٦.

زهتاب فرد، رحیم، افسانهٔ مصدق، نشر علمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷٦.

سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹، امیر جاهد، تهران.

صدیقی، دکتر غلامحسین، «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲»، مجلهٔ آینده، سال ۱٤، خرداد - مرداد ۱۳٦۷، شمارهٔ ۳-۵، ص ۱۲۰-۱۲۹.

صفایی، ابراهیم، اشتباه بزرگ، ملی شدن نفت، کتاب سرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.

عاقلی، باقر، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، نشر گفتار، تهران، جلد یکم، چاپ سوم، ۱۳۷٤.

عسگری، نور محمد، شاه، مصدق، سپهبد زاهدی، استکهلم، ۱۳۷۹.

کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمهٔ احمد تدین، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱.

کوهستانی نژاد، مسعود، «سیاستهای مطبوعاتی دولت دکتر مصدق»، مجلهٔ کلک، شمارهٔ ۸٤، اسفند ۱۳۷۵، ص ۱۰۸، ۱٦٤.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، تهران.

مصدق، دکتر غلامحسین، در کنار پدرم؛ مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، ویرایش و تنظیم از: سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ دوم، ۱۳٦۹.

مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات مصدق، با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲.

مکی، حسین، «گفتگو با حسین مکی: کودتای ۱۲۹۹، دولت مصدق، نفت و تاریخ»، مجلهٔ تاریخ معاصر ایران، [دورهٔ جدید]، سال اول، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷٦، ص ۱۷۸-۲۱٦.

موحد، محمد علی، خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ۲ جلد، تهران، مرداد ۱۳۷۸.

مینا، پرویز (مصاحبه)، تحول صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، ویراستار: غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، بتسدا، امریکا، ۱۹۹۸/۱۳۷۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی